

السلامة

بسم الله الرحمن الرحيم

ضمن تشکر از شاعران محترمی که در نخستین کنگره ی مجازی شعر وحدت اسلامی شرکت کردند. این مجموعه شامل دو بخش اشعار برگزیده ی کنگره و گزیده ای از اشعار شرکت کنندگان است که به منظور انعکاس گزارشی از کیفیت برگزاری کنگره تقدیم می گردد.

دبیرخانه کنگره مجازی شعر وحدت اسلامی

فهرست اشعار

۶.....	بخش اول: اشعار برگزیده.....
۷.....	بوی گل محمدی.....
۹.....	دانه های روشن تسبیح.....
۱۰.....	وحدت.....
۱۱.....	چه مُشت ها که گره خورده در هوایِ شکفتن.....
۱۲.....	خوشه ی صبح.....
۱۴.....	قبله ی مشترک.....
۱۶.....	وحدت اسلامی دو.....
۱۷.....	وحدت اسلامی یک.....
۱۸.....	وجه مشترک.....
۲۰.....	به نفس باغ نظر کن.....
۲۱.....	ریسمان.....
۲۲.....	برادر با برادر.....
۲۳.....	قبله ی ایمانمان یکی ست.....
۲۴.....	وقت تنگ است.....
۲۸.....	دست در دست هم.....
۳۰.....	هنوز علی تنهاست.....
۳۲.....	بخش دوم: سایر اشعار.....
۳۳.....	خورشید با شکسته دلان، خواهر تنی ست.....
۳۴.....	وحدت.....
۳۶.....	وحدت ۲.....
۳۷.....	وحدت.....
۴۰.....	حیف است خونِ عاشقان با هم نیامیزد.....
۴۱.....	از معرفتِ خویشتن و معرفتِ راه.....
۴۲.....	رؤیایِ رودخانه، به دریا رسیدن است.....
۴۳.....	طیّ این مرحله بی‌همره‌ی خضر مکن.....
۴۴.....	نقطه وحدت.....

۴۶.....	یازده وسوسه.....
۵۰.....	حرای شعر.....
۵۳.....	ابر تقرب.....
۵۶.....	آئینه های مسلمان.....
۵۸.....	وحدت.....
۵۹.....	چتر تعالی.....
۶۲.....	پاسپورت معتبر.....
۶۵.....	این است اسلام محمد، این.....
۶۷.....	دریای آرام.....
۶۸.....	از زبان مولا علی علیه السلام.....
۷۰.....	داستان آن همه درد.....
۷۵.....	ای ز ماه بدر.....
۷۶.....	اسلام یعنی از محمد تا محبت.....
۷۸.....	دانه های روشن تسبیح.....
۸۰.....	وحدت و انسجام اسلامی.....
۸۱.....	آیین آینه ها.....
۸۲.....	روزهای زخمی.....
۸۳.....	لیک وحدت.....
۸۴.....	تکفیر.....
۸۵.....	اتحدوا اتحدوا مسلمون.....
۸۷.....	وحدت تقیه نیست برادر، تفکر است.....
۸۸.....	از سر این سطر خون چکید(قصیده ی اپیزود).....
۹۰.....	بسمه تعالی.....
۹۱.....	رایحه ی عشق.....
۹۳.....	وحدت اسلامی و قرآن.....
۹۵.....	عشق مسلمانان.....
۹۷.....	خرمای کوفی خورده ای.....
۹۸.....	هلا جماعت توحید.....

شعر وحدت ۲.....	۱۰۰.....
جماعت.....	۱۰۱.....
هزار سال خیال.....	۱۰۲.....
مرکز دایره‌ایم.....	۱۰۴.....
ویرایش شده‌ی وحدت اسلامی.....	۱۰۶.....
وحدت اسلامی و تفرقه دشمنان.....	۱۰۷.....
شمیم معطر.....	۱۰۸.....
خطوط رنگارنگ.....	۱۰۹.....
بدون نام؟؟؟.....	۱۱۰.....
بسم الله النور.....	۱۱۱.....
دُر های وحدت.....	۱۱۳.....
این صبر علی حجت بر وحدت نیست؟.....	۱۱۴.....
عوامل وحدت اسلامی.....	۱۱۵.....
یدالله مع الجماعه.....	۱۱۶.....
و اعتصموا بحبل الله جميعا و لا تفرقوا.....	۱۱۷.....
بدون نام؟؟؟.....	۱۱۸.....
مانند علی منادی وحدت باش.....	۱۱۹.....

بخش اول: اشعار برگزیده

بوی گل محمدی

۱۰۱۰۲۲۸۰۱۵۹

علی اصغر شیرینی

دست مرا گرفت شیه برادری
گفتم سلام، گفت سلام معطری

در مسجدالحرام نشستیم پیش هم
نزدیک صحن دلشدگان، پای منبری

قرآن کنار پنجره ها بود و می وزید
بوی گل محمدی از پشت هر دری

وقتی شدیم هم نفس و گرم گفت و گو
پر می کشید شعر به آغوش دفتری

در چشم او روایت و سنت چراغ راه
در چشم من ولایت ماه منوری

از روزهای اول هجرت کمی بگو
وقتی که می وزید شمیم پیمبری

آری پیمبر آن که به صوت بلند گفت:
غیر از علی برادر من نیست دیگری

انصار آمدند کنار مهاجرین
خود را گره زدند به تقدیر بهتری

اینان مهاجرند، ولی ارث می برند
از سفره می خورند طعام برابری

آن روزها پیمبر ما مهربانترین
از مهر و ماه پشت سرش بود لشکری

از روزگار صلح حدیبیه هم بگو
از نامه‌ای که بسته به پای کبوتری...

از فتح مکه با گل لبخند هم بگو
این گونه فتح راه ندارد به باوری

::

چشمش به کعبه خیره شد و گفت والسلام
وقت اذان شنیده شد الله اکبری...

دانه های روشن تسبیح

۱۰۱۰۲۶۲۰۲۷۰

رضا نیکوکار

گفتند از شراب تو میخانه ها به هم
خُم ها به وقت خوردن پیمانه ها به هم

تو آن حقیقتی که تو را مژده می دهند
اسطوره های خفته در افسانه ها به هم

در هر نماز عطر تو تکثیر می شود
در امتداد وحدت این شانه ها به هم

هر خانه ای مناره‌ی الله اکبر است
اینگونه می‌رسند همه خانه ها به هم

جاری شده‌ست عقد اخوت میان ما
ای باب آشنایی بیگانه ها به هم!

وقتی که شمع راه تو باشی چه دیدنی‌ست
دل دادن دوباره‌ی پروانه ها به هم

چون دانه های روشن تسبیح با همیم
در هم تنیده سلسله‌ی دانه ها به هم

اعجاز بی نظیر تو عشق است و عشق تو
ما را رسانده از دل ویرانه ها به هم...

مسلمانیم اما آه از اینگونه مسلمانی
نصیب ما نشد غیر از پریشانی پریشانی

ندانستیم از اسلام جز نفرین و جز نفرت
نفهمیدیم از دین خدا غیر از رجز خوانی

چنان بیگانگان از هم جدا افتاده اند امروز
به مکر نابرا درها برادرهای ایمانی

برادر جان! بدان یوسف عزیز مصر خواهد شد
اگرچه چند روزی هم شود در چاه زندانی

مبادا تا برادر را درون چاه اندازیم
«یهودا» که ندارد سرنوشتی جز پشیمانی

قدم بردار با ما در صراط المستقیم اکنون
که از پایان این بیراهه ها چیزی نمی دانی

صدایی از حرا می آید اینک، گوش بسپارید:
«مسلمانان! مسلمانان! مسلمانان! مسلمانان!»^۱

۱. این مصرع، تضمینی است از سنایی

چه مُشت ها که گره خورده در هوایِ شکفتن

۱۰۱۰۵۱۵۰۰۸۱

محمدجواد شاهمرادی

بگو به باد؛ بپوشد لباسِ نامه بران را
به گوشِ قُدس رساند سلامِ همسفران را

بگوید؛ این همه، آماده اند تا چو شهیدان
کنند سویِ تو هموار، راهِ رهگذران را

به جوش آمده امروز، خونِ هرچه مسلمان
فراگرفته طنینِ اذان، کران به کران را

نسیمِ وحدت و بیداری از اشارتِ قرآن
فرارسیده و هشیار کرده بی خبران را

کسی که چشم دلش وا شود به عزّتِ ایمان
چگونه حمل کند بارِ ذلّتِ دگران را

صراطِ نور که ذاتش نه شرقی است و نه غربی
بشارتی ست به خورشید، منطقِ طیران را

خوشا شهادت و آزادگی به شرطِ رسیدن
برای حُسنِ خِتام، این دو روزهی گذران را...

می‌رسد قصه به خوشبخت‌ترین پایان‌ها
فصل سررفتن عطر از دل سیستان‌ها

از نمازی که درختان به جماعت خواندند
شک ندارم که بهار آمده بر ایوان‌ها

فرقه‌ی باد کجا قدرت چیدن دارد؟
از گلستان به پا خاسته از قرآن‌ها

این قطاری است که تا مقصد خود خواهد رفت
خواب وقتی بپرد از سر سوزن‌بان‌ها

نکند بشکند این ریل به راه افتاده!
نکند قطع شود فاصله‌ی میدان‌ها!

هرچه گلدسته به لب عطر اذان آورده است
که جهان پرشود از رایحه‌ی ریحان‌ها

روی یک ساقه و در سایه‌ی یک خورشیدیم
می‌رود باز شود غنچه‌ی این گلدان‌ها

ضربان در ضربان می‌تپد «الله الصمد»
شانه بر شانه گذارند اگر شریان‌ها

سی و سه دانه که در یک نخ تسبیح نشست
موجها می‌زند این چرخش «یا رحمن‌ها»

فصل نوبر شدن خوشه‌ی «حبل الله» است

فصل یک حادثه دریا شدن باران‌ها

اُمّت واحده یک نقشه‌ی جغرافی نیست

در دل همدلی ماست الهستان‌ها!

راه بسیار است اما مقصد و رهبر یکی است
گر چه هفتاد و دو دین داریم، پیغمبر یکی است

یوسف مصری و بنیامین کنعانی شدیم
ما برادرهای دور افتاده را مادر یکی است

مثل قرآن جزء جزء ما جدا افتاده است
باز این سی پاره را شیرازه و دفتر یکی است

اختلاف رنگ ما از اختلاف ریشه نیست
ریشه های غنچه‌ی سبز و گل احمر یکی است

این که ما یک قبله داریم و هزاران اعتقاد
یعنی این که با همه ناباوری باور یکی است

خوب چشمت را اگر روی حقیقت وا کنی
وزنه‌ی پلک تو با وزن در خیبر یکی است

راه ها گیرم یکی باشد ولی پاها دو تاست
چشم ها گیرم دو تا باشد ولی منظر یکی است

پیش رندان خمار و مست های هفت خط
حد تعریف شراب و ساقی و ساغر یکی است

می‌رود قربان اسماعیل تا ثابت کند
پیش ابراهیم مهر ساره و هاجر یکی است

صلح بین شیعه و سنی نشان وحدت است
صلح یعنی این که پرچم های صد کشور یکی است

هر چه باشد باز وجه اشتراک ما خداست
او که از اول یکی بوده است و تا آخر یکی است...

وحدت اسلامی دو

۱۰۱۰۲۸۶۰۲۰۷

محمدحسین ملکیان

شبیهِ آینه هستیم در برابر هم
که نیستیم خوش از چهره‌ی مکدر هم

دو هموطن که یکی نیست رأی مان اما
نمی‌کنیم خیانت به خاک کشور هم

بیا مرور کنیم این مسیر را از نو
نمی‌رسیم اگر آخرش به آخر هم

من و تو جنگ اُحد را کنار هم بودیم
چرا سلاح بگیریم رو به سنگر هم؟

مگر که جان نسپردیم روی یک دامن؟
مگر نماز نخواندیم رو به پیکر هم؟

تمام تکفیری‌ها امیدشان این است
که ما نباشیم این روزها برادر هم

من و تو جزء سپاه پیامبر هستیم
دریغ اگر یک مو کم کنیم از سر هم

وحدت اسلامی یک

۱۰۱۰۲۸۶۰۲۰۵

محمدحسین ملکیان

من و تو آیه ای داریم در تفسیر یکدیگر
بیا تا دست برداریم از تحقیر یکدیگر

پی تغییرمان هستند این و آن به سود خود
و ما اهل ضرر از سعی در تغییر یکدیگر

درون آسیاب دشمن خود آب می ریزیم
دو سنگ آسیابیم و فقط در گیر یکدیگر

«نماز» و «قبله» و «الله» یکسان است بین ما
به دنبال چه می گردیم در تکفیر یکدیگر؟

اگر تقدیرمان تقدیر اسلام است باور کن
شریک تا ابد هستیم در تقدیر یکدیگر

نمی بُرید تیغ داعشی ها از همان اول
اگر هر یک دمی بودیم از شمشیر یکدیگر

و من لحن برادر را برای خوب می دانم
که ما هستیم از این پس دانه ی زنجیر یکدیگر

وجه مشترک

۱۰۱۰۱۸۳۰۳۱۱

محمدجواد الهی پور

زخم من کهنه زخم تو تازه
زخمی پنجه های بی رحمیم
بین ما وجه مشترک کم نیست
حرف هم را چه خوب می فهمیم

گر چه این روزها تن اسلام
زخمی از تیغ مارقین دارد
متحد می شویم و می بینند
خشم ما آه آتشین دارد

باز خورشید عشق می تابد
این دعا...نه...یقین قلب من است
صلح و آزادی و غرور و شرف
همه در سایه ی یکی شدن است

صبح آن روز را تصور کن
که جهان زیر چتر قدرت ماست
شرق تا غرب هم صدا...هم دل
این همان وعده و قرار خداست

صبح آن روز را تصور کن
که فلسطین دوباره آزاد است
دل فرزندان های شام و عراق
فارغ از رنج و مرثیه... شاد است

صبح آن روز خاک مرده به عشق
یک سلام دوباره خواهد کرد

شتک اشک مادران شهید
خاک را پر ستاره خواهد کرد

این شعار و خیال باطل نیست
بغض یک امت است...می دانی؟
امت واحده ست غایت ما
با دلی قرص و عزم طوفانی

نقشه‌ی راهمان بصیرت ماست
تکیه گاه همیم پس غم نیست
قبله، قرآن، پیامبر، دین، اسم
بین ما وجه مشترک کم نیست

خواب شوم نفاق را باید
دل بیدارمان به هم بزند
سرنوشت تمام دنیا را
یکدلی هایمان رقم بزند

شب ما رنگ فجر خواهد داشت
پیشتازان جاده‌ی سحریم
آخر قصه‌ی من و تو یکی ست
هر دو در انتظار یک نفریم

به نفس باغ نظر کن

۱۰۱۰۲۰۲۰۱۶۸

علی سلیمانی

اگر چه راه جدا، مقصد سفر که یکی ست
اگر تمام یکی نیست، بیشتر که یکی ست

به نفس باغ نظر کن، اگر تفاوت هاست
میان شکل درختان ولی ثمر که یکی ست

اگر شبیه به هم نیست ایستادن ها
رکوع و سجده یکی، گریه ی سحر که یکی ست

اگر چه دارد هر حرف قصد و منظوری
ولی به چشم همه صاحب نظر که یکی ست

امید تفرقه دارند... عطر باغچه ها
اگر که نیست یکی، قصه ی تبر که یکی ست

اگر چه شیوه ی ترتیل ها مشابه نیست
کتاب روشن آیات معتبر که یکی ست

به رغم فاصله شک نیست هر مسلمانی
نشسته منتظر آخرین خبر ... که یکی ست

اگر چه مذهب ها فرق می کند با هم
پیام عشق که یکسان، پیامبر که یکی ست

یکی ست رایحه ربنایمان با هم
چه فرق می کند آیا خدایمان با هم؟

من و تویی که گره خورده است ریشه مان
گره نخورده چرا شاخه هایمان با هم؟

به آیه آیه قرآن قسم شبیه هم است
طنین زمزمه آشنایمان با هم

چه می شود که دمی در دل کویر سکوت
دوباره شور بگیرد صدایمان با هم

در امتداد پر از ابر ساحل ایمان
تپیده رو به افق ردپایمان با هم

به کعبه می رسد آری تبارمان، وقتی
که بوده شوق به سعی و صفایمان با هم

به ریسمان خدا چنگ می زنیم که داد
در این مکاشفه، درد و دویمان با هم

من و تویی که به یک قبله می بریم سجود
چه فرق می کند آیا خدایمان با هم؟

این یکی یاری بخواهد آن یکی سر می‌رسد
جز برادر کی به فریاد برادر می‌رسد؟

پای دین وقتی وسط باشد به استمداد حق
دست یاری بی‌گمان لشکر به لشکر می‌رسد

هر فرادایی جماعت می‌شود چون هر نماز
اول و آخر به یک «الله اکبر» می‌رسد

گرچه در ظاهر دو تا شاخه است، اما یک ثمر
موقع چیدن از این نخل تناور می‌رسد

دست ما در دست هم وقتی که باشد بی‌گمان
آخر این بیعت به دستان پیمبر می‌رسد

فته روشن کرده چندی هیزم تکفیر را
آتش این تفرقه بر «خشک» و بر «تر» می‌رسد

غرب نامرد این میان آتش بیار معرکه است
انتظاری نیست، از دشمن فقط شر می‌رسد

::

بی‌رجز خواندن سخن لطفی ندارد وقت جنگ
زودتر شاعر، زمان دارد به آخر می‌رسد

شرّ داعش را که کم کردیم بعدش بی‌گمان
وقت صهیونست های خاک بر سر می‌رسد

قبله‌ی ایمانمان یکی‌ست

۱۰۱۰۶۱۶۰۳۳۳

حسن اسحاقی مهماندوستی

پایان یکی‌ست، پنجره‌ی آسمان یکی‌ست
خورشید بین این همه رنگین کمان یکی‌ست

ما دست داده ایم به هم، چشمان به اوج...
ما را به سمت دست خدا نردبان یکی‌ست

هم مسلکیم، قامتمان پیش حق دو تاست
تا روز حشر، قبله‌ی ایمانمان یکی‌ست

هنگام همکلامی معشوق، بین ما
در سجده و رکوع و تشهد، زبان یکی‌ست

پیرانمان نصیحتمان کرده اند و ما
آموختیم عاقبت داستان یکی‌ست:

تکبیرگو به کشتن تکفیر می‌رویم
سنگر یکی‌ست، دشمن این دودمان یکی‌ست

قرآن سپرده است به ما: «لَا تَفَرَّقُوا»
منشور عشق‌بازی ما در جهان یکی‌ست

دریا برای ماست نترسیم از مسیر
پایان رودهای مداوم روان یکی‌ست

وقت تنگ است

۱۰۱۰۵۵۰۰۱۴۸

سیدمهدی موسوی

گردباد است که سنجیده جلو می‌آید
به پراکندن جمع من و تو می‌آید

ناقص الخلقه تر از پیش به ما می‌تازد
دیو تشویش، کم و بیش به ما می‌تازد

غل و زنجیر به کف، در نخ این منطقه است
با صد افسون و دغل در صدد تفرقه است

گردباد است و به هر حال جلو می‌آید
به پراکندن جمع من و تو می‌آید

جمع مان جمع نخواهد شد اگر پا نشویم
وقت تنگ است بیا از هم منها نشویم

چاره ای نیست به جز بر صفِ خود افزودن
ضرب در هم به توان ابدیت بودن

بی‌نهایت شدن و یکدل و یکرنگ شدن
با اشارات خداوند هماهنگ شدن

چاره این است که در آینه‌ی وحدت «هو»
دل ببندیم به تصویر خوش «و اعتصموا...»

پیچ پچی پشت سر ماست همه گوش کنید
نقشه ای شوم مهیاست همه گوش کنید

تیک تاک همه‌ی عقربه ها تند شده
در عوض حرکت ما کُندتر از کُند شده
::

ما که آمیزه ای از صدق و صفاییم، چرا؟
ما که دلباخته‌ی نور خداییم، چرا؟

ما که توفیق کبوتر شدن از او داریم
و در اندیشه‌ی پرواز، رهاییم، چرا؟

در جهانی که مناجات به یغما رفته
ما که شاداب ترین شور و نواییم، چرا؟

ما که از بدر و اُحد این همه راه آمده ایم
ما که مدیون تمام شهداییم، چرا؟
::

پیچ پچی پشت سر ماست همه گوش کنید
نقشه ای شوم مهیاست همه گوش کنید

نبض دنیای کنونی متلاطم شده است
رگِ دستان ممالک، متورم شده است

غزّه می‌لرزد و در آتش تب می‌سوزد
در تب فسفری غیظ و غضب می‌سوزد

استخوانی‌ست و یک پوست نازک بر آن
کیست آیا بکشد دست تبرک بر آن؟

خار در پای دمشق است و تنش خونین است
باز می‌غرّد؛ اما دهنش خونین است

سرفه‌ی قاهره از لخته‌ی خون جگر است

سینه‌ی شهر از این حادثه ها شعله ور است

پلک کابل چقدر خسته و سنگین شده است
طالب فتنه در آن مدّعی دین شده است

گودی چشم عراق عرب آغشته به دود
چشم و ابروی سیاهش، چه کبود است کبود!

::

از خود اینقدر چرا زخم زبان می‌شنویم
اینهمه حرف، علیه خودمان می‌شنویم

هر کجا حرف و حدیثی است علیه خودمان
با برانگیختگی؛ با هیجان می‌شنویم

حرفی از همدلی و صلح و صفا هم باشد
باز با گوش پُر و بغض گران می‌شنویم

ما اگر گوش به آوای خداوند دهیم
تا ابد صوت اذان، صوت اذان می‌شنویم

همّت مختصری باشد اگر در دلمان
بوی بهبود ز اوضاع جهان می‌شنویم

::

بین ما شکر خدا، نسخه‌ی پرهیزی هست
فرصت تکیه به آیاتِ دل انگیزی هست

این کتاب است که بین من و تو واسطه است
و همین معجزه جذاب ترین رابطه است

بین ما آی برادر! پل پیوندی هست
شیشه‌ی عطر دل انگیز خداوندی هست

می‌توانیم هر آینه قوی تر باشیم
شرط اول قدم آن‌که: نبوی تر باشیم

دست در دست هم

۱۰۱۰۲۰۳۰۱۷۱

ناصر کسایی

دل اگر تنگ و جان اگر خسته‌ست
گاه گاهی اگر پریشانیم
روبرو صخره ای اگر باشد
یک به یک موج های طوفانیم

دین ما دین آب و آینه‌ست
بی‌قرار امیر آدینه‌ست
داغ هایی به روی این سینه‌ست
گاه اگر مثل ابر گریانیم

گاه مهر نبی نشانه‌ی ماست
گاه گاهی شکوه شمشیرش
«فاتقوا الله یا اولی الباب»
ما همیشه مرید قرآنیم

«و یدالله فوق ایدیهم»
عشق یعنی عبادتی بی‌مرز
عقل اگر ماه و عشق اگر ابر است
ما پریشان وقت بارانیم

لحظه های دفاع از ایمان
لحظه های شکوه اسلام است
پای دشمن اگر وسط باشد
بی‌گمان رهسپار میدانیم

هر کجای جهان اگر باشیم
راه ما راه عشق و همراهی‌ست

یوسف عاشقیم و در همه حال
چشم در راه خاک کنعانیم

نیست باکی اگر که درگیری ست
دشمن ما اگر که تکفیری ست
جنگشان از سر شکم سیری ست
ما در این رزمگاه می مانیم

یک جهان مانده در شجاعت ما
وحدت ماست رمز همت ما
شیعی و سنی اند دوشادوش
دست در دست هم مسلمانیم

هنوز علی تنهاست

۱۰۱۰۲۹۹۰۲۶۰

محسن کاویانی

صفین یعنی این که قرآن هم
بر ضد قرآن میشود گاهی
وقتی بیفتند دست نا اهلان
خود می شود یک راه گمراهی

تا کی بینم در لباس دین
هی روضه خوانی های دشمن را
تا کی بینم بر سر شیطان
عمامه های مارک لندن را

شور تبری دارم اما نه!
پای دلم بسیار می لنگد
دشمن شده دلسوز دین من
یک جای کار انگار می لنگد

تاریخ را می خواندم و دیدم
مولا جوانمردی ست افتاده
حتی زن و فرزند دشمن را
با عاشقی یک عمر نان داده

مولای ما مولای خوبی هاست
نه رسم ما نامردکوبی نیست
توهین به دشمن هایمان حتی
در مسلک ما چیز خوبی نیست

این رسم دشمن بوده که دین را
بی جنگ و خونریزی نمی خواهد

پشت نوای سرخ «وا اسلام»

جز تفرقه چیزی نمی‌خواهد

از سر بریدن‌ها دلم خون است

بیزارم از دشنام بعضی‌ها

بیزارم از «بیزاری از وحدت»

بیزارم از اسلام بعضی‌ها

امروز هم بر نیزه‌ها کردند

مکارها با حيله قرآن را

مولا هنوز انگار می‌گريد

افراط و تفریط رفیقان را!

بخش دوم: سایر اشعار

خورشید با شکسته دلان، خواهر تنی‌ست

۱۰۱۰۳۹۴۰۰۳۷

سارا جلوداریان

پیوند آب و آینه‌ها، ناگستنی‌ست
حق تا همیشه ماندنی و ظلم، رفتنی‌ست

بیدار گشته‌اند تمام جهانیان
در چشمها مکاشفه‌ی نور و روشنی‌ست

هرجا که بنگری سخن از عدل و وحدت است
شیطان اگرچه در صدد بغض و دشمنی‌ست

از هر طرف صدای اذان می‌رسد به گوش
«الله اکبر» از لب عالم، شنیدنی‌ست

در خاک و خون تپیده چه جانهای طاهری!
آیات عشق بر تن این قوم، خواندنی‌ست

دنیا دوباره منبع احساس می‌شود
هرچند قرن سیطره‌ی آدم آهنی‌ست

صبح قریب می‌رسد از راه، غم مخور!
خورشید با شکسته دلان، خواهر تنی‌ست...

وحدت

۱۰۱۰۲۴۵۰۰۴۲

وحید طلعت

کوهها اقتدا به من دارند
به زبانی دگر سخن دارم
من درختی تناورم که هنوز
ریشه در باوری کهن دارم

خزر از چشمهای من جاری است
تا خلیج همیشه فارس منم
آفتابی است در تلالؤ شرق
وطن عاشقی که من دارم

عشق آل علی است در خونم
سبز و سرخ و سفید و مجنونم
علم لا اله الا الله
پرچم سرخ را به تن دارم

چشمم آینه دار دریاهاست
در دلم شوق یوسف زهراست
بی سبب نیست زندگانی من
شوق دیدار پیرهن دارم

دشت ها خوب می شناسند
دشتها این همیشه مشتاقان
می توانند اعتراف کنند
عطش و شوق پنج تن دارم

سرزمین مقدس مهرم
انقلاب طبیعت بکرم

لاله هایی به رنگِ خونِ وطن
آشیان در همین چمن دارم

وطن واحدیست در قلبم
مظهر اقتدار شرق من
لر و کرد و بلوچ و گیلک و تات
عرب و ترک و ترکمن دارم

وطنم سرزمین جاویدیست
تا ابد زنده است پرچم من
چشمها خوب می شناسندم
در دل آینه وطن دارم

وحدت ۲

۱۰۱۰۲۴۵۰۰۴۸

وحید طلعت

رودیم در خروش، مباد انجمادمان
سرویم و سربلند، شکستن مبادمان

کوهیم و استوار؛ بلند و ستودنی
خم گشته است پشت غم از اتحادمان

تاریکی و سکوت جهان را زدوده ایم
آغاز تازه‌ای ست کنون بامدادمان

اکنون که چشم‌های زمان خیره سمت ماست
آری جهان شگفت زده از جهادمان...

مردانِ آتشیم و یلانِ شهادتیم
عشقِ علی مَرام و مُحمد مُرادمان!

از نسلِ آفتاب و هم خونِ آرشیم
موروثی است عشقِ علی در نهادمان

هر آنکه با دسیسه نظر می‌کند به ما
نابود و محو می‌شود از گردبادمان!

در انتقاد به آنها که با رفتار و گفتار و احکامشان موجب بر هم خوردن وحدت اسلامی می‌شوند

دست از زمین بردار، آدم را هوایی کن
خیری نخواهی دید از این خوشه گندم ها
بین تو و بین زمین هیچ ارتباطی نیست
دنیای ما پر بوده از سوء تفاهم ها

تو از خدا هستی و بی‌شک مقصدت عرش است
از یاد شاید برده ای عهد الست را
راهی که خواهی رفت بی‌شک راه دشواری ست
در دستهای یک نفر بگذار دستت را

این سو که ما هستیم باید خوب دقت کرد
پیداست وقتی مشترک هستند دشمن ها
با دوستان باید مدارا کرد و راه آمد
سودی نخواهد داشت این دشنام دادن ها

باید مدارا کرد، تا فردا چه پیش آید
امروز جز انجام این تکلیف کاری نیست
آن روز می‌آید که می‌بینیم در دنیا
دیگر خبر از انفجار انتحاری نیست

اما اگر دستان ما از هم جدا افتاد
آن وقت طوفان مهیبی راه می‌افتد
این رابطه تبدیل خواهد شد به درگیری...
ما بین ما جنگ صلیبی راه می‌افتد

دیگر برادر با برادر جنگ خواهد کرد
این است حکم شرعی اسلام بعضی ها
چشم خودت را باز کن دارند می‌خندند
شیرین نشسته جنگ ما در کام بعضی ها

حرف از جنایات سیاسی اقتصادی نیست
بس کن از این پس داستانهای پلیسی را
کافیست که دقت کنی تا روی منبرها
پیدا کنی عمامه های انگلیسی را

امروز هم دارند «عمرو عاص» های قوم
از برکت «دشنام» در دین خطبه می‌خوانند
گاه از تریبون های «سی.ان.ان» و گاهی هم
بر منبر کاخ کرملین خطبه می‌خوانند

ما شیعیان حقیق، در این هیچ شکی نیست
بعضی ولی دنبال جنگ فرقه ها هستند
جان بر کفان جبهه‌ی دشنام و تکفیرند
انگار غیرتمندتر از مرتضی هستند!

مثل من و تو بچه های هیأتی هستند
مثل من و تو چهره های هیأتی دارند
آنجا که لازم نیست می‌ترکد دهانشان
جای زبان انگار بمب ساعتی دارند

با حکم «جنگ با برادر» دشمنان حالا
اسلام را پر کرده اند از خیل قاتل ها
فتوای وحدت بر زمین می‌ماند و فردا
خون می‌چکد از برگ توضیح المسائل ها

درگیر نان هستند اما خوب معلوم است

هر روز دارد درک مردم می‌رود بالا
هر روز یک بالانشین سُر می‌خورد پایین
هرقدر که نرخ تورم می‌رود بالا

فرقی میان ما نبود و نیست، باور کن
حالا که پشت یک نفر، راهی به یک راهیم
از راست می‌رانیم یا از چپ، تفاوت چیست
وقتی که در مقصد فقط یک چیز می‌خواهیم

حیف است خونِ عاشقان با هم نیامیزد

۱۰۱۰۵۱۵۰۰۶۹

محمدجواد شاهمرادی

هان! با توأم؛ ای یار، ای هم کیش، ای هم دین!
هنگامِ بیداری ست؛ رختِ خواب را برچین

هم صبحِ رستاخیزِ ما، هم ظهرِ عاشورا است
این خاک، با خونِ شهیدان گشته است آذین

آفاقِ خونین را ببین؛ آلاله ای بنشان
پرچم به دستِ توست دیگر، هین، ز پا منشین

بیکار نشستست دشمن، پس ز جا برخیز
تیغ از نیامتِ برکش و کُن اسبِ خود را زین

قرآن، چراغِ راهِ ملت های بیدار است
پیغمبر آمد با «کتاب» و «تیغِ پولادین»

تاریخ می گوید که؛ جز با خونِ ناپاکان
صیقل نخواهد خورد شمشیرِ «صلاح الدین»

ما را جدا کردند با لالاییِ حسرت
اما نخواهد بود خوابِ عاشقان سنگین

ما هر کجا باشیم، انگشتانِ یک دستیم
دوریم و نزدیکیم چون اسفند و فروردین

از معرفتِ خویشتن و معرفتِ راه

۱۰۱۰۵۱۵۰۰۷۵

محمدجواد شاهمرادی

هر قوم که آدابِ وفا را نشناسد
رسم و رهِ اخوانِ صفا را نشناسد

تا در دلِ کس نورِ بصیرت نشیند
همراهِ «اعِدُوا»، «رُحَمَا» را نشناسد

از وحدت و ایمان و صلابت خبری نیست
تا اَمّتِ ما درد و دوا را نشناسد

آن عزّتِ از کف شده را باز نیابد
تا هم خود و هم راهِ خدا را نشناسد

آغازِ گرِ ره، نبود رهروِ اسلام
گر قبله گه و قبله نما را نشناسد

پیروزیِ فرداست گواراتر از امروز
اما نه بر آن کس که خطا را نشناسد

در طولِ قرون، دیده جهان شوکتِ ما را
تاریخ، بعید است که ما را نشناسد!

رؤیای رودخانه، به دریا رسیدن است

۱۰۱۰۵۱۵۰۰۸۸

محمدجواد شاهمرادی

از خواب، با صدای اذان پا شدیم ما

با قطره ها روانه‌ی دریا شدیم ما

ایمان به این که: «دستِ خدا با جماعت است»

در جانِ مان جوانه زد و «ما» شدیم ما

از آن زمان که تفرقه رفت از میانِ مان

همدل شدیم و در صفِ حق، جا شدیم ما

از ما نبود گم تر و «گم کرده راه» تر

تایید نورِ ایزد و پیدا شدیم ما

نام و نشانِ نصرت و فتحِ قریب را

از آیه های مُحکمه جویا شدیم ما

دریافتیم؛ راهِ سعادت، شهادت است

زین رو برای مرگ، مهیا شدیم ما

با جامه‌ی تَظْلُمِ گل های کاغذی

با نغمه‌ی گلوله شکوفا شدیم ما...

طی این مرحله بی‌همرهی خضر مکن

۱۰۱۰۵۱۵۰۰۹۱

محمدجواد شاهمرادی

ما که لب‌تشنه‌ی آغازِ بهاریم، ای دوست!
باید این مرحله را تاب بیاوریم، ای دوست!

جای بُت‌ها نگذاریم بُتی سبز شود
همچنان گرنه گرفتارِ حصاریم، ای دوست!

دل به قرآن بسپاریم که قانونِ خداست
نامه با خون شهیدان بنگاریم، ای دوست!

خاکِ اسلامی خود را چو امانت باید
دستِ اهلش به سلامت بسپاریم، ای دوست!

فرصت و غایت و ظرفیتِ خود را خوب است
بشناسیم و غنیمت بشماریم، ای دوست!

عزتِ ملتِ توحید، به وحدتِ زنده‌ست
ما به جز عزتِ اسلام، چه داریم؟ ای دوست!

نوبهار است؛ در این جا به چه کاریم ای دوست؟!
اندر این مزرعه باید چه بکاریم ای دوست؟!

نقطه وحدت

۱۰۱۰۵۲۸۰۱۰۷

قاسم بای

بنویسد وقت آن شده است
که صمیمانه هم زبان باشیم
کوه در کوه پشت هم، آری
خارِ چشمان دشمنان باشیم

حلقه های مداوم زنجیر
طرحی از تار و پود وحدت ماست
بنویسد می شود ما نیز
حلقه در حلقه توأمان باشیم

شور دریا شدن تماشایی ست
جلوه ی بی کران زیبایی ست
قطره در قطره می شود ما نیز
سمت دریا شدن روان باشیم

تا که حبل المتین ما عشق است
تار و پود یقین ما عشق است
عشق یعنی یکی شدن، هر چند
مرد و زن، پیر یا جوان باشیم

«اصلحوا» با «تعاونوا» در نور
شرح و تفسیر روشنی دارند
«أمةٌ واحدة» بخوان تا ما
نقطه ی وحدت جهان باشیم

هم زبانان شهر شک نکنید
همدلی نقطه ی یکی شدن است

ما یکی می شویم اگر با هم
محو آیین دینمان باشیم

هر نماز جماعتی بی شک
فصلی از اتحاد و همدلی است
پس بیایید روز و شب ها گوش-
به فراخوانی اذان باشیم

در دل تو اگر آهنگ محبت باشد
با تو خورشید خدا، تشنه‌ی صحبت باشد

ماه اگر دوست‌ترین آینه در دیده‌ی ماست
علت این است که در کار سخاوت باشد

عده‌ای را که دل و دیده‌ی شان همراه است
برجدا مردم بسیار، سیادت باشد^۱

أُحْدُ آنگاه که از سایه‌ی خورشید افتاد
عیش گاه هوس قوم جنایت باشد^۲

رود، هرگز به تماشاگه دریا نرسد
مثل مرداب اگر عاشق خلوت باشد

آن چه آرام‌کند ساحل توفان‌زده را
مهربان نغمه‌ی دریای محبت باشد

یازده وسوسه در چاه کند یوسف را
تا که یعقوب، پر از آتش حسرت باشد^۳

تفرقه، عادت هر روزه‌ی خودبینان است
در «بَدِ واحد» آیین کرامت باشد^۱

۱. امام خمینی(ره): این که می‌بینید یک میلیارد مسلمان زیر سایه‌ی ابر قدرتی دویست میلیونی هستند، به این علت است که آن دویست میلیون با هم در قصدی اجتماع دارند.

۲. در جنگ اُحُد عده‌ای از مسلمانان بعد از پیروزی اولیه دچار غرور و خودبینی شده و سنگر خود را رها کرده و بدون اجازه رهبر خود(پیمبر بزرگوار) به جمع غنائم از دشمنان پرداختند که به دلیل همین غفلت ضربات زیادی در این جنگ بر پیمبر و یارانش رسید.

۳. اشاره به داستان حضرت یوسف و یازده برادرش که او را در چاه رها می‌کنند و حضرت یعقوب پیمبر را که خود یک امت است، سال‌ها در حسرت و انتظار می‌آزارند.

ای خوش آن حنجره‌ی گرم که برگنبد عشق
بانگِ هر روزه‌ی آن نغمه‌ی وحدت باشد^۲

مؤمنان بال و پر و دیده و دنیای هم اند
دشمن از این همه یکدست به وحشت باشد^۳

دشت، اگر از تپش زمزمه خالی گردد
زیر توفان خزان در تب غارت باشد^۴

میوه‌ی تفرقه جز رنج و پریشانی نیست
برکت عاطفه، در دست جماعت باشد^۵

آرزویم همه این است که با من باشی
تا که شب را نه در این معرکه جرأت باشد^۶

وهم هرگز نبود این که خداوند یکی است
عدل آن است در این کار رعایت باشد^۷

آن قدر فاصله انداخته بین من و تو
غیر، تا در پس این معرکه راحت باشد^۸

۱. برداشتی از سخن حضرت علی(ع) که فرمودند: امم پیشین تا مادامی که (ید واحده) بوده اند همواره در حال پیشرفت و شکوفایی بوده و ... و از آن هنگام که خدا را فراموش کرده و به مادیگری روی آورده دچار خودبرتربینی و تعصبات قومی و قبیله ای و تشتت و پراکندگی گشته...

۲. رهبر معظم انقلاب: امروز هر حنجره ای که وحدت دنیای اسلام دعوت کند، حنجره ی الهی است. ناطق من الله است.

۳. حضرت محمد(ص) در پیام مسجدالخیف، مؤمنان را برادر و با خونهای یکسان و برابر و کوشا در حفظ پیمان با دشمنان و همگی یکدست و متحد بر علیه دشمن خوانده و فرمود: «المؤمنو اخوه تنکافو دمائهم و یسعی بذمتهم ادناهم و هم یدعلی من سواهم»

۴. برداشتی از سخن حضرت امام خمینی(ره): برادران شیعه و سنی باید از هر اختلافی پرهیز کنند. امروز اختلاف بین ما به نفع آنهاست که نه به مذهب شیعه اعتقاد دارند و نه به مذهب حنفی و یا سایر فرقه ها، آنها می‌خواهند نه این باشد نه آن...

۵. حضرت محمد(ص): «والجماعه خیر والفرقه العذاب»

۶. آیت الله سید محمد باقر صدر: من تمام عمرم را در راه وحدت و برادری شیعه و سنی صرف کرده ام و از هر پیامی که موجب وحدت آنها گردد و هر عقیده ای که آنان را در آغوش گیرد، دفاع و حمایت کرده ام ...

۷. علی(ع): التَّوْحِيدُ أَنْ لَا تَتَوَهَّمَهُ، وَالْعَدْلُ أَنْ لَا تَتَّهَمَهُ (حکمت ۴۶۲ - نهج البلاغه)

۸. حضرت آیت الله بهجت(ره): فَرَّقُ تَسَدُّ (جدایی بینداز و آقایی کن) با همین تفرقه و جدایی بین ملت ها و دولت ها و ایجاد مرز بین آنها ... نگذاشتند بین ایران و عثمانی اتحاد نظامی در برابر کفار از جمله بریتانیا تشکیل شود. سایت حضرت آیت الله بهجت(ره)

عده ای در همه احوال پریشان طلباند
دشمن روشنی و دوست دیوار و شباند

صبح را از نفس باغ و چمن می‌دزدند
نور، از پنجره های تو و من می‌دزدند

آسمان را همه جا، بر سر خود می‌خواهند
عشق را، بر حَسَبِ باورِ خود می‌خواهند

از گل آلودگی آب، به ماهی برسند
زر بپاشند که بر مسند شاهی برسند

هرکجا دانه که ریزند در آن دامی هست
پشت آن سایه‌ی خود خواهی صدامی هست

نه، که آرامش دنیای بشر می‌خواهند
درحقیقت همه جا آتش شر می‌خواهند

ماه را فرصت اگر دست دهد، سر ببرند
تا پر از گل نشود باغ، صنوبر ببرند

قدس را، معرکه‌ی وسوسه‌ی خویش کنند
موش، از سر برسند و هوس میش کنند

بین ما در همه جا دایره‌ی مرز کشند
تا که از خرمن ما در همه وقت «ارز» کشند^۱

۱. حضرت آیت الله بهجت (ره): ما را از هم جدا می‌سازند و برای هر جمعیت مرز و گذرنامه جداگانه قرار می‌دهند و از هم جدا و بیگانه می‌سازند و بدین وسیله امت واحدی اسلامی را تضعیف می‌نمایند و بعد از ضعف همه، دانه به دانه به سراغ آنها می‌روند... سایت حضرت آیت الله بهجت (ره)

من و تو، میوه‌ی یک سبز درخت کهنیم
من و تو، هم سفر و هم نفس و هم سخنیم^۱

باد وقتی به سراغ من و تو برگردد
روح پاییز به باغ من و تو برگردد

موج ظلمت نرسد بر سحر ساحل ما
گل گند عشق اگر بر در و دشت دل ما^۲

رنج جانکاه که در سینه‌ی مولا بوده است
شوق همراهی و همخواهی دل‌ها بوده است^۳

::

ما همه، شبنم یک صبح پر از خورشیدیم
که در آینه‌ی ما روح حقیقت باشد^۴

دست پاییز به تاراج گلستان نرسد
بین باغ و چمن و گل، اگر الفت باشد^۵

شک ندارم که جهان می‌شود آرام اگر
زیر بال و پر پیغمبر رافت باشد

۱. شیخ محمد عبده: اتحاد، میوه‌ی درختی است که تنه‌ها، شاخه‌ها و برگ‌های مختلفی دارد و ریشه‌ی آنها همان اخلاق فاضله است... (شبکه‌ی قرآنی افغانستان)
۲. برداشتی از سخن رهبر معظم انقلاب: ما اگر خودمان با خودمان وحدت کلمه‌ی خودمان را نقض نکنیم، اتحاد و اتفاق شرق و غرب علیه ما به جایی نخواهد رسید. (شبکه‌ی قرآنی افغانستان)
۳. آنچه علی علیه السلام آن اندازه برایش اهمیت قائل بود که چنان رنج جانکاهی را تحمل کرد، وحدت صفوف مسلمین و راه نیافتن تفرقه در آن است. «مرتضی مطهری، سیری در نهج البلاغه، ص ۱۷۸»
۴. از حجاز و چین و ایرانیم ما شبنم یک صبح خندانیم ما (اقبال لاهوری)
۵. برداشتی از سخن آیت الله مکارم شیرازی: ... وقتی فرهنگ مدارا از جامعه رخت بربندد، مشکلات نیز پشت سر آن خواهد آمد، به ویژه در دنیای امروز که برخوردها و نزاع‌ها زیاد شده است. (پیام آیت الله مکارم شیرازی به نشست علمی چهره‌های تقریب شهریور ۱۳۸۷)

حرای شعر

۱۰۱۰۴۴۹۰۱۳۹

سید مسیح شاهچراغ

قصیده آه بگرید، پر از بلا بشود
به سوگواری آینه مبتلا بشود

«محمد» آمده در شعر من، به سینه زنان
قصیده کاش برای غمش حرا بشود

از آن دو چشم جگر سوز، اشک خون بچکد
حرای شعر پر از عطر ربنا بشود

به حال و روز کتاب خدا چه می گذرد؟
چقدر محمل تفسیر ناروا بشود؟

بین که بر جگر دین چه زخمها بزند
همان که سجده‌ی او غرق در ریا بشود

همان که لعن برایش همیشه ملعبه‌ای است
بناست تفرقه انداز دین ما بشود

مناقضانه نشسته است تا نگاه کند
به دست خنجر فتنه سری جدا بشود

برادرم، به گمانم رسیده ساعت آن
که نغمه‌ی لبمان «اتحادنا» بشود

اگر نقاب بیفتد به تیغ وحدت ما
ورای چهره‌ی تکفیر، رونما بشود

جهان به چشم ببیند که حيله گر چه کسی است
يهود از پس آن پرده برملا بشود

همیشه شيعه‌ی مشتاق آرزو بکند
به عشق دين خدا هر کجا فدا بشود

جلال حج من و تو به اوج خود برسد
در اين ميانه فلسطين، اگر منا بشود

چه باک خاک تو را قتلگاه شيعه کنند
و در تلاطم خون، غزه کربلا بشود

مگر که شيعه بميرد، عفاف دختر تو
اسير حلقه‌ی گرگان بی حيا بشود

برای سنی عاشق سعادتى ابدی است
اگر شهيد حرم‌های سامرا بشود

نجف، نگين درخشان خاتم تو شده است
که سينه ات سپر جان مرتضى بشود

شکوه غيرت تو اين اجازه را ندهد
که فرق شير خدا باز هم دو تا بشود

اگر که چشمه‌ی وحدت بجوشد از دلمان
درخت عزت اسلام، با صفا بشود

به جاده دل بسپاريم تا صبا بوزد
که دردمان به شميم خوشی دوا بشود

بدان که صبح تماشاى او فرا برسد

کسی که منتقم دین مصطفی بشود

«از حجاز و مصر و ایرانیم ما
شبنم یک صبح خندانیم ما»

در گلستان، رسول مهربان
بلبل باغ بهارانیم ما

آینه لبریز از لبخند توست
غرق در نور است و حیرانیم ما

شمع لیلای تو را پروانه ایم
ساقیا، مجنون جانانیم ما

مستی ما روز افزون می‌شود
جرعه نوش جام قرآنیم ما

شیعه و سنی گدای کوی توست
عالمی را با تو سلطانیم ما

دست هم در دست یکدیگر دهیم
فخرمان باشد مسلمانیم ما

شعر وحدت را ترنم می‌کنیم
واژه در واژه غزلخوانیم ما

ذکر «الْقُدُسُ لَنَا» مان جاری است
مسجد الاقصای ایمانیم ما

چهره ها از نور حق روشن شده است
شب که آید ماه تابانیم ما

لعن یکدیگر چه سودی داشته است؟
توبه کردیم و پشیمانیم ما

باغ فتنه هر کجا گل می دهد
ریشه هایش را بخشکانیم ما

شعله دارد آتش مکر یهود
ابر تقریبیم و بارانیم ما

حیله ها دارد به سر، روباه پیر
یا محمد، شیر میدانیم ما

موج ما بر صخره می کوبد، مدام
خشم دریای خروشانیم ما

جهل تکفیری بلای جان او است
اهل منطق، اهل برهانیم ما

قاهره، تونس، منامه، سامرا
هر کجا باشد به سامانیم ما

عزم ما در دشت باشد، گردباد
در مصاف خصم طوفانیم ما

دشمنان را سینه از هم می دریم
دشمنان را تیغ برانیم ما

کربلا را گور داعش می کنیم

ذوالفقارِ شاهِ مردانیم ما

وحدتِ ما رمزِ پیروزیِ ماست

رهروِ پیرِ جمارانیم ما

فصلِ ما را وصلِ او پایانِ دهد

سوگوارِ داغِ هجرانیم ما

یوسفی از نسلِ احمد می‌رسد

جمعه‌ها یعقوبِ کنعانیم ما

مثل این قطره های باران که
به جماعت نماز می خوانند
مردمان قبیله ی دریا
امتداد نماز بارانند

بعد از آن سجده های شور انگیز
دست در دست آفتاب و نسیم
واژه واژه دعای وحدت را
با صدای بلند می خوانند

قلبشان جایگاه یک معبود
دستشان دست یک کتاب کریم
همه استاد واحدی دارند
همه شاگرد یک دبستانند

نتوانسته این مسافت ها
راهشان را جدا کند از هم
از یکی قبله نور می گیرند
دشتی از آفتابگردانند

همه شب در سکوت و تنهایی
روزها در صفوف پیوسته^۱

۱. الف) شیخ مفید در کتاب (اختصاص) از حذیفه یمانی روایت کرده که گفت از پیغمبر (ص) شنیدم می فرمود: در موقع آمدن قائم گوینده ای از آسمان بانگ میزند: ای مردم! زمان حکومت جباران پایان رسید ولی امر بهترین امت محمد صلی الله علیه و آله قیام کرده است، در مکه بوی ملحق شوید: آنگاه نجباء از مصر و ابدال از شام و دستجات عراق که شیها را بعبادت مشغول و روزها همچون شیر می باشند و دلهاشان مانند پاره های آهن است بیایند و در بین رکن و مقام با وی بیعت کنند. (مهدی موعود، ترجمه جلد سیزدهم بحار ص ۱۰۹۲)

ب) إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَهُمْ بُنْيَانُ مَرْصُوصٍ (الصف/۴)

خدا دوست دارد کسانی را که در راه او در صفی، همانند دیواری که اجزایش را با سُرَب به هم پیوند داده باشند، می جنگند.

مثل خورشید و برف، آتش و آب
شرح اوصاف پارسایانند

چشم شب زنده دار وقتی هست
خواب راحت برای دشمن نیست
آسمان ایستاده پشت آن
سجده هایی که نور بارانند

می شود از نگاه آنها چید
خوشه خوشه طراوت و پاکی
مثل پیوند آب و آئینه
مثل سرسبزی درختانند

در مصاف نبرد با بیداد
همگی حلقه های یک جوشن^۱
مثل یک روح در هزار بدن
فصل های کتاب طوفانند

قلبشان می تپد برای هم
کهکشانی از عشق و ایمانند
مثل باران به سجده می افتند
مثل آئینه ها مسلمانند^۲

۱. الف) كَانَ قُلُوبُهُمْ زُبُرُ الْحَدِيدِ (بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۰۴)

ب) ثَلَاثٌ لَا يُغْلُ عَلَيْهِنَّ قَلْبُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ إِخْلَاصُ الْعَمَلِ لِلَّهِ وَ النَّصِيحَةُ لِأَيِّمَةِ الْمُسْلِمِينَ وَ اللُّزُومُ لِجَمَاعَتِهِمْ - الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ تَتَكَافَأُ دِمَاؤُهُمْ وَ هُمْ يَدُ عَلَى مَنْ سِوَاهُمْ.
سه چیز است که کینه آنها در دل مؤمن جای نمی گیرد: اخلاص عمل برای خداوند، خیرخواهی برای پیشوایان مسلمانان و پابندی به جامعه مسلمانان. همه مؤمنان برادرند و خونشان برابر است و همه آنان در مقابل دشمن، وحدت دارند. (تحف العقول عن آل الرسول ص ۴۳)

۲. اوست که تو را به یاری خویش و یاری مؤمنان تأیید کرده است.
دلهایشان را به یکدیگر مهربان ساخت. اگر تو همه آنچه را که در روی زمین است اتفاق می کردی، دلهای ایشان را به یکدیگر مهربان نمی ساختی. ولی خدا دلهایشان را به یکدیگر مهربان ساخت که او پیروزمند و حکیم است. (سوره انفال، آیات ۶۲ و ۶۳)

مسجد یکی، مناره یکی و اذان یکی است
قبله یکی، کتاب یکی، آرمان یکی است

وقتی که گرد کعبه همه جمع می‌شویم
یعنی بدان که مقصد این کاروان یکی است

فرموده است: «و اعتصموا...»، «لا تفرقوا...»
راه نجات خواهی اگر ریسمان یکی است

وقتی تمامان دم از اسلام می‌زنیم
ایران و مصر و شام و عراق و عمان یکی است

توحید حرف اصلی دین محمد است
اسلام در تمام نقاط جهان یکی است

مکر یهود عامل جنگ و جدایی است
پس دشمن مقابلمان بی‌گمان یکی است

سنی و شیعه فرق ندارد برایشان
وقت بریدن سرمان تیغشان یکی است

سادات، پیش اهل تسنن گرامی‌اند
اکرام و احترام به این خاندان یکی است

دشمن! دسیسه هات به جایی نمی‌رسد
تا آن زمان که رهبر بیدارمان یکی است

بیا که با صلواتی به هم بیوندیم
به جمع آینه ها دم به دم بیوندیم

و در جماعت ما سوره‌ی نجابت هست
اگر قنوت بگیریم استجابت هست

به روی شانه نشان از نشانه ها داریم
به گرده، خاطره‌ی تازیانه ها داریم

چه هجمه ایست که بر شاخ و برگ می بارد؟
کجاست چتر تعالی؟ تگرگ می بارد

هزار دشنه‌ی نو کیسه، در برابر ماست
بریده ها سر خواهر، و یا برادر ماست

جهان! بلند شو از خواب خوش؛ هوا ابریست
بلند شو! و زمان را نکش! هوا ابریست

وفاق و مهر دو بال است از قفس برهیم
جدال، وزر و وبال است از قفس برهیم

پرنده دوست ندارد بماند و نپرد
چرا که او به افق های دور می نگرد

::

من و تو در جریانیم و رود می گردیم
رها از آفت حد و حدود می گردیم

اگر صلاح بدانیم آبشار شویم
به سمت صخره‌ی پایین عمود می‌گردیم

من و تو از شیخ و شب کنار می‌گیریم
و بی‌قرار، پی صبح زود می‌گردیم

زمانه هر چه پُر از گرد و دود هم باشد
ولی من و تو پُر از بوی عود می‌گردیم

برای اینکه به هم بیشتر پیوندیم
به پشتوانه‌ی حق تار و پود می‌گردیم
::

عجیب نیست اگر در تدارک جنگند
شغال‌های سراسیمه‌ای که می‌لنگند

شغال‌های به خون^۰ پوزه را جلا داده
شغال‌های شل از نفس نیفتاده

ولی شغال کجا و مصاف شیر کجا؟
شغال زخمی و شیر خطرپذیر کجا؟

زمانه از پی و از بن به لرزه افتاده
بنای سست تفرعن به لرزه افتاده

بنای تفرقه دارد اگرچه ساحره‌ای
ولی چه باک «عصا» را ز سحر شب پره‌ای

به رغم توطئه فصل رهایی آمدنی‌ست
بهار همدلی و همنوایی، آمدنی‌ست

مجال آزادی، آسمان آبی ماست

و هم صدایی ما رمز کامیابی ماست

بیا که با صلواتی به هم پیوندیم
به جمع آینه ها، دم به دم پیوندیم

ظاهراً خوبیم؛ اما حال و روز ما بد است
صرف ما از فعلها تنها «ضمیر مفرد» است

هیچ چیز از ما نماند از بس که از هم کم شدیم!
بخت ما برگشته است از بس که دور از هم شدیم!

بال هرکس زور پرواز خودش را می‌زند!
هرکسی در این میان ساز خودش را می‌زند!

ما برای قتل همدیگر رقابت می‌کنیم!
ما برادرهای خود را نیز غارت می‌کنیم!

از «حجاز» و «شام» تا «ری» جز حدودالْقَهَر نیست
هیچ شهر روشنی در «ماوراءالنهر» نیست

مرزهای مسجدالاقصای ما قاطی شده
«قدس» جولانگاه یک خاخام افراطی شده

یک کشیش خام هم سرگرم قرآن سوزی است
قشر روشنفکر ما هم فکرشان امروزی است!

در نقابی صلح جو، مردم فریبی می‌کنند
در پس آن فکر یک جنگ صلیبی می‌کنند

تا ندانیم از کجا داریم افسون می‌شویم
غرقِ ناکامی در این مردابِ مدفون می‌شویم

فتنه در راه است و ما اصلاً مواظب نیستیم
در عمل دنبال «تقریب مذاهب» نیستیم!

جنبه ای از شعر فاخر؛ جنبه ی تعلیمی است
«حفظ وحدت» مَخْلَص ادیان ابراهیمی است

عده ای اما پی افکار کاذب می روند
دائماً دنبال تبعید مذاهب می روند!

اُمّتی در حال تبعیدیم! برگردیم کاش!
تا از این بدتر نپاشیدیم؛ برگردیم کاش!

ما که با هم طی نمودیم آن شب تاریک را
جاده های خاکی و طولانی و باریک را

در حقیقت نقش خود را خوب بازی کرده ایم
چارده قرن پیایی سرفرازی کرده ایم

پرچمی در اهتزاز از باختر تا خاوران
غرق خون؛ غرق عرق، پیشانی جنگاوران

سروری کردیم عمری در علوم و در فنون
بوده زیر پرچم ما «اندلس» تا «تیسفون»

رفته رفته رد شدیم از مرزهای آسیا
چند مسجد ساختیم از مرمر اسپانیا

پاسپورتی معتبر داریم از عهد قدیم
اعتبارش بوده «بسم الله الرحمن الرحيم»

از تحجّر غیر بدنّامی چه می ماند به جا؟

از تمدنهای اسلامی چه می ماند به جا؟!

کار دشواری ست اما باز هم یک «راه» هست!
ریسمان محکمی با نام «حبل الله» هست

دوری از آن ریسمان بخشی از این آموزه نیست!
جایگاه این تمدن در محاق موزه نیست!

تفرقه در بین امت مایه ی بدنami است
راه بیرون رفتن از آن «وحدت اسلامی» است

ما پناه از نامسلمانان به «قرآن» می بریم
جنگهای نابسامان را به پایان می بریم!

گرچه از باد مخالف برگها مان خسته است
شاخه ها و ریشه های ما به هم پیوسته است!

چون درخت و خاک ما پابند هم باشیم کاش!
هر کجا هستیم خویشاوند هم باشیم کاش!

ما مسلمانان همه آئینه ی یکدیگریم
«هم کتاب» و «هم دل» و «هم قبله» ، «هم پیغمبریم»

اهل هر جای زمین باشیم از اصحابیم ما!
مثل عکس دسته جمعی توی یک قابیم ما!

خوب اگر باشیم با هم؛ هر بدی گم می شود
در ضمیر جمع ما هر مفردی گم می شود!

می‌آید از کوه حرا پایین
کام جهان را می‌کند شیرین

«قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ» مسلمانان!^۱
گل داده باغ سوره‌ی یاسین

در موسمش پیوند خواهد خورد
دست ربیع و دست فروردین

گل‌های باغ او نمی‌ترسند
از بادهای هرزه‌ی دیرین

شد «مختلف، الوانها» ؛ اما^۲
«يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ» ای گلچین!^۳

نفرین و لعنی هم اگر باشد
برآنکه آفت زد به ما، نفرین!

این باغ، باغ وحدت و مهر است
ای گل کنار باغبان بنشین!

بنشین و بذر دوستی بنشان
«چیزی به جز حب است آیا دین؟»^۴

۱. برگرفته از سوره مبارکه یس / آیه ۲۶

۲. برگرفته از سوره مبارکه فاطر / آیه ۲۷؛ جمله «مختلف الوانها» در آیاتی دیگر از قرآن کریم نیز ذکر شده است.

۳. برگرفته از سوره ی مبارکه رعد / آیه ۴

۴. امام صادق (ع) فرمود: «هل الدين الا الحب» «آیا دین، چیزی جز دوستی و محبت است؟ میزان الحکمه، ج ۲، ص ۹۴۴- این حدیث با عبارتی مشابه از رسول گرامی اسلام نیز نقل شده است.

«المؤمنون اخوة»، آری!¹

این است اسلام محمد، این!

گل می‌دهد یک جمعه باغ ما

در مسجد الاقصی، بگو آمین!

۱. برگرفته از سوره مبارکه حجرات / آیه ۱۰

دریای آرام

۱۰۱۰۲۰۲۰۱۶۹

علی سلیمانی

تا بر تن ما جامه‌ی احرام نشسته
این جامه چو پرچم شده بر بام نشسته

یک‌رنگی این باغ شمیم صلوات است
تا بر لب ما عطری از این نام نشسته

پیداست کتابی که سرآغاز مسیر است
بر طاقچه‌ها تا به سر انجام نشسته

گر تفرقه چون موج گهی شور بگیرد
صد شکر که این دریا آرام نشسته

ای ساقی خوشنام! خودت پاک کن امروز
این تازه غباری که سر جام نشسته

وقتی سخن از مستی عشق است عجب نیست
عطار اگر در بر خیام نشسته

امروز اگر دام بچیند همه جا کفر
پیداست خودش آمده در دام نشسته

صد شکر که هر جای جهان شیعه و سنی
بی‌واسطه در سایه‌ی اسلام نشسته

خدایا خسته ام از مردم و مردم ز من خسته
از اندرز و تشرها و نصیحت‌های پیوسته

کسی گوشش بدهکار خروش خطبه‌هایم نیست
منم حقی که غیر از حق مریدی پا به پایم نیست

خدایا رهبری بدتر بر این مردم مسلط کن
نصیبم مردمی بهتر از این آشفته اُمت کن

خدایا ترس من از دشمنان و نیزه‌هاشان نیست
خدایا ترس من از کافران حتی به قرآن نیست

من از این یاوران مست و گنگ و کور می‌ترسم
من از این عاشقان کاغذی بدجور می‌ترسم

به خاک افتاده در میدان من یک مشت بازیگر
«محبٌ مفرطٌ» این سو و آن سو «مبغضٌ مفرطٌ»

آهای ای قوم «اشباه الرجال و لا رجال» افسوس
که مردانم شما یید و زمانه از شما مأیوس

شما همچون شترهایی که در بیراهه می‌گردید
به هر سو جمع‌تان کردم سر از آن سو درآوردید

تمام دشمنان جمع‌اند دور وحدتی باطل
شما پخش و پلا در دین خود از «حق» تان غافل

در این میدان که هر کس بهره‌ای از آیه‌ای بُرده‌ست
به چشم دیدهام قرآن میان جنگنان مُرده‌ست

به قرآن کاش می‌دیدید این دنیا چه مکاری است
تمام برگ‌های دفتر تاریخ تکراری است

همیشه قصد جان هر گلی را کرد این دنیا
به طوفانی پراکند ابتدا گلبرگ هایش را

خدا می‌خواست دیگر اُمتی با آبرو باشید
نه اینکه مثل عصر جاهلیت کینه‌جو باشید

ندانستید قدر نعمت اسلام را هرگز
نفهمیدید حتی معنی این نام را هرگز

شعار «جنگ آری ننگ هرگز» سربرآوردید
چه‌ها که بر سر اسلام با نامش در آوردید

و قرآن گفت: «ان الدین عند الله» اسلام است
به جز این سایبان هر سایبان دیگری دام است

نگه می‌دارد اما سایبان را شانه‌های ما
به فرمان خدای من، خدای تو، خدای ما

«تو» تنهایی و «من» تنها، ضمیر جمع‌مان تنهاست
بیاور دست‌هایت را که دستان خدا با «ما»ست

داستان آن همه درد...

۱۰۱۰۲۸۲۰۱۸۹

احمد رضا قدیریان

رسول حضرت خورشید، السلام علیک
کلیدواژه‌ی توحید، السلام علیک

کلام روشن و جان‌بخش آفتاب، سلام
نسیم روح‌نواز گل و گلاب، سلام

سلام ای سبب رحمت خدا بر خاک
سلام ای می‌چشم‌ت دلیل مستی تاک

سلام حضرت باران، سلام حضرت عشق
سلام ای لب پاکت پر از بشارت عشق

تو آمدی که زمستان پر از جوانه شود
گلوی خشک پرنده پر از ترانه شود

تو آمدی که بیابان به باغ بنشیند
که فصل سرد جهالت به داغ بنشیند

تو کفش ایمان را وقف جاده کردی که...
به قد و قامت یک کوه اراده کردی که...

به زخم‌های زمین التیام برگردد
خدا دوباره به بیت الحرام برگردد

چقدر حوصله کردی هجوم توفان را؟
چقدر خنده شدی دردهای انسان را؟

چه خوب نام تو را می‌شناخت این اندوه...
چگونه جان تو را می‌گذاخت این اندوه...

که روح انسان با نام برده کشته شود
و دختری به گناه نکرده، کشته شود

تو در قبیله به دنبال عشق می‌گشتی
همیشه در پی امثال عشق می‌گشتی

ولی قبیله بزرگ و بزرگ‌تر می‌شد
و با برادر خود، گرگ و گرگ‌تر می‌شد

که ناگهان تو رسیدی و ناگهان‌تر از این
از آسمان خبر آوردی، آسمان‌تر از این

که آسمان نه همین است، آسمان آن سوست
جهان نه سویی پایین ما، جهان آن سوست

صلا زدی که: هلا، لا اله الا هو
صلا زدی که یکی هست و هیچ نیست جز او

تو آمدی و خدا قبله‌ی قبایل شد
تو آمدی و هبل هم به سجده مایل شد

به جان شیطان گفתי که سنگ باید زد
به ریسمان خداوند چنگ باید زد

و اینچنین بود آری که عشق باور شد
و مرد مؤمن با برده‌اش برادر شد

تو آمدی و سرانجام مکه ایمان یافت

و اینچنین بود آری که عشق جریان یافت

::

ببخش حضرت مولا، کلام من تلخ است
ببخش، دست خودم نیست، کام من تلخ است

اگر که حرف دلم، تلخ بر زبان آمد
ببخش، قصه‌ی بعد از تو در میان آمد

ببخش، «بعدِ تو» می‌گویم، ای هنوز اینجا
تو ای همیشه‌ی من، ای بهار نامیرا

هنوز نام تو در نغمه‌ی اذان جاری است
هنوز شور تو در جان آسمان جاری است

هنوز هم صلوات است عطر شب‌بوها
حدیث شوق تو می‌روید از لب قوها

هنوز هستی و ما رسم جاهلی داریم
تو پا به‌راهی و ما میل کاهلی داریم

تو ماه خواستی از ما و ما ستاره شدیم
تو رشته خواستی از ما و پاره پاره شدیم

سفارش تو خرد بود و خودسری کردیم
برادری گفتی، نابرداری کردیم

اگرچه ما همگی در پی خدا رفتیم
تو گفته بودی با هم، ولی جدا رفتیم

به سمت قبله‌ی واحد نماز اگر خواندیم
برادران را با شیوه‌ای دگر خواندیم

ببخش حضرت مولا، کلام من تلخ است
چگونه تلخ نگویم که کام من تلخ است

در انتظارم تا رایت تو برگردد
نجات بخشی در قامت تو برگردد

در انتظارم تا نخل تو ثمر بدهد
نهالِ تلخیِ این روزها، شکر بدهد

کسی بیاید و ما را به «تفلحوا» خواند
برای بادیه از «لاتفرقوا» خواند

طلسم باطل تاریخ ما شکسته شود
و مرز مبهم جغرافیا شکسته شود

به انتها برسد داستانِ آن همه درد
تمام آنچه جدایی به روزمان آورد

مسیر عشق به پایان فصل غم برسد
هزار پاره‌ی ما باز هم به هم برسد

بیاید آن شب عشقی که وعده داده شدیم
ببارد آن تب عشقی که وعده داده شدیم

به حرف عشق رسیدم کلام، شیرین شد
سخن رسید به موعود و کام، شیرین شد

رسول حضرت خورشید، السلام علیک
کلیدواژه‌ی توحید، السلام علیک

جهان اگرچه پر از اشتباه چرخیده‌ست
و روی محورِ تنگِ گناه چرخیده‌ست

ولی به لطفِ نسیمتِ بهار خواهد شد
به یمنِ حضرت تو رستگار خواهد شد

ای ز ماهِ بدر...

۱۰۱۰۱۵۷۰۲۰۳

آرش پورعلیزاده

ای ز ماهِ بدر در هر جلوه کردن، ماه‌تر

ای ز حبلِ الله هر آینه حبلِ الله‌تر

بوسه‌ام فتوای شیخِ اعظمِ الأزهر است

ای تبسم‌های شیرین تو دانشگاه‌تر

ای صراط‌المستقیم آخر کجای عالم است

در سوادِ زلف تو خلقی از این گمراه‌تر

مرحبا ای روی ماهت «فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخِي»

مرحبا ای چشم مستت از همه آگاه‌تر

عطرِ آغوشِ تو از عقدِ اخوتِ باقی است

کی ز خاطر می‌برند آن‌ها که خاطرخواه‌تر

گرگ‌ها آسوده‌اند و ما برادرها به جنگ

آی یوسف‌ها چه می‌خواهید از این چاه‌تر؟

خرقه‌ی نفتی بسوزان زاهدِ دشداشه‌پوش

توبه را بشکن بنوش از باده بی‌اکراه‌تر

هرچه هستی حُبِ آل‌الله داروخانه، است

کفش‌هایت کو برادر، راه از این کوتاه‌تر؟

شاخه‌ها از هم گریزانند اندوها که نیست

در مرامِ ریشه‌ها دردی از این جانکاه‌تر

اسلام یعنی از محمد تا محبت

۱۰۱۰۵۷۹۰۲۱۷

محمد محمودآبادی

آن‌ها که در جهل مرکب گیر کردند
این زندگی را با ستم دلگیر کردند

پیش پدر فرزند‌ها را سر بردند
تازه پدر‌ها را چه ساده پیر کردند

در خواب غفلت خواب‌های تازه دیدند
این خواب‌ها را با جنون تعبیر کردند

هی آیه آوردند و هی خون ریختند و...
آیات را به رأی خود تفسیر کردند

گفتند تنها اعتقاد ما درست است
هر چه مسلمان بود را تکفیر کردند

هر چند که شاید مسلمانان دنیا...
در انتقام از فرقه‌ها تأخیر کردند

هر چند تا اکنون مسلمانان یک دل
در شستن خون برادر دیر کردند

اما امان از لحظه‌ای که در خبرها
اخبار گوید مسلمین تدبیر کردند

اخبار خواهد گفت سربازان اسلام
دستان شرم‌فته را زنجیر کردند

رفتند... تا پرواز در افلاک رفتند
این فتنه ها را سخت بی تاثیر کردند

در عالم دلدادگی از جان گذشتند
اسلام را بخشندگی تصویر کردند

اسلام یعنی از محمد تا محبت
این جمله را در آسمان تحریر کردند

::

یک روز هم اخبار خواهد گفت: آمد...
روزی که رنگ جمعه ها تغییر کردند

دانه های روشن تسبیح

۱۰۱۰۵۸۴۰۲۳۹

الهام عمومی

پاییزمرده آست و از آن سوی مزرعه
دیگرصدای شوم کلاغان نمی‌رسد
وقتی کبوتران همه آوازشان یکی‌ست
بانگ غریب جغد، شتابان نمی‌رسد

این جا درختها همه از یک قبیله اند
درهم تنیده ریشه آفرا و سرو و بید
وقتی بهار در نفس باغها رهاست
از جاده های دور زمستان نمی‌رسد

صوتی ز سمت مشرق و مغرب بلند شد
پر شد هوا ز عطرخوش «لا تفرقوا»
هرگز به گوش بسته نامحرمان مست
صوت خوش تلاوت قرآن نمی‌رسد

کفتارها در آتش نمرود سوختند
جایی برای حيله روباهها نماند
آری به جنگلی که پر از شرزه شیرهاست
یک لحظه نیز پای شغالان نمی‌رسد

شب بو و یاس و زنبق و پیچک کنار هم
مجنون و واله، عاشقِ هم، بی‌قرارِ هم
بر دامن معطرگل‌های باغچه
دست خزان و پنجه طوفان نمی‌رسد

گرد و غبار تیره بیدادها بلند...
بیرق به دست خسته فریادها بلند

آواز خفته در نفس باده‌ها بلند
آیا کسی به داد مسلمان نمی‌رسد؟

چون دانه‌های روشن تسبیح «ما» شدیم
یک شب به درد عشق خدا مبتلا شدیم
«راهی‌ست راه عشق که هیچ‌ش کنار نیست»
دردی‌ست درد عشق و به درمان نمی‌رسد

وحدت و انسجام اسلامی

۱۰۱۰۵۸۷۰۲۴۱

علیرضا رجبعلیزاده کاشانی

چو آفتاب دلی زنده در کفن با ماست
قسم به فجر که شور برآمدن با ماست

نمای مشترک «وحدت» است بی تردید
اگر به حافظه مفهومی از وطن با ماست

ز هم مباد پریشان به شانه تفریق
که طرفه زلف سیاهی شکن شکن با ماست

پیاله خواه منا! راه کثرت از آن سوست
شراب وحدت خمخانه کهن با ماست

دوای «بلبله بابلی» یکی شدن ست
که با هزار زبان، خصم در سخن با ماست

خوشا به حنجره ما را صفیر سیمرغان
چنانکه قوّت بازوی تهمتن با ماست

شکسته باد طلسم هزار رنگ نفاق
هر آن کجا که به جادویش اهرمن با ماست

جدا مباد ز هم پاره های پیکر قوم
که روح واحد اسلام انجمن با ماست

آیین آینه ها

۱۰۱۰۵۶۸۰۲۶۹

مرتضی کریمی قهفرخی

با بغض تشییع کردند در سینه ها کینه ها را
سنگین دلان می فشارند با کینه ها سینه ها را

ردی است از پای اندوه بر قلب بابای امت
دلبنده فرزندان بنگر! بر دست او پینه ها را

در کیش ما ناخوشی نیست رسم برادرکشی نیست
مرگا به آنان که سنگ اند آیین آینه ها را

مرگا به آنان که جغدند بر بام شب های دنیا
مرگا به خاری که سازد آوار گل چینه ها را

کودک کُشان یزیدی گرم تماشا نشستند
نامردمی های شمر و بازی بوزینه ها را

الْمُوتُ لِصَهْبِیُونَ! الْمُوتُ! الْمُوتُ! لِدَاعِشِ! الْمُوتُ!
هذا شُعاری صَبَاحاً، هذا شُعاری نَهَاراً ...

روزهای زخمی ...

۱۰۱۰۵۹۵۰۲۷۲

منصوره اسحاق زاده

بر دوش می‌برند درختان باغ را
تا شعله ور کنند تبرها، اجاق را

این دستهای هرزه گمان برده اند که
می‌گسترند سفره‌ی شوم نفاق را

مسموم کرده اند به افکار کورشان
آرامش دمشق و هوای عراق را

هی نقشه پشت نقشه که آشوب تر کنند
این روزهای زخمی و پراشتناک را

اندیشه های مرده به تکفیر می‌رسند
صهیون نشانه رفته دوباره وفاق را

اسلام پرچمی ست که در اهتزاز خویش
درهم شکسته است بت افتراق را

یک روز اسم اعظم وحدت به لطف حق
می‌پاشد این اُبَهِت بی‌طمطراق را

ای کاش یوسف از پس این قصه سرزند
پایان دهد حکایت تلخ فراق را...

لیبیک وحدت

۱۰۱۰۴۲۶۰۲۷۳

سید محمدجواد میرصفی

مقصد یکی، راه یکی، رهنما یکی است
قبله یکی، رسول یکی، مقتدا یکی است

وقتی یکی است جلوه‌ی خوف و رجای حق
هم ابتدای جاده و هم انتها یکی است

دین سایه است و نور عبای محمدست
همسایه همیم که صاحب لوا یکی است

سعی صفا و مروه گذر کردن از خود است
اینجا غریبه نیست اگر آشنا یکی است

کوهیم، اگر بهانه‌ی پژواک می‌شویم
لیبیک وحدتیم که ما را صدا یکی است

باید که چنگ زد به همین ریسمان فقط
هر جای خاک پا بگذاری خدا یکی است

می‌توان چون سینه‌ی پیغمبران یکرنگ بود
هر نفس، هر جا، برای یکدلی دلتنگ بود

می‌توان پلکی به رسم روشن آئینه‌ها
تیرگی‌ها را زدود و عاری از هر زنگ بود

می‌شود درگیر احساسات بی‌حاصل نشد
تا به مقصد، بی‌خیال این کمیت لنگ بود

تا به کی باید تفرعن داشت و تکفیر کرد؟
کوس خودکامی زد و در آرزوی جنگ بود

ساز شیطان را برای اهل قبله کوک کرد
با تم موسیقی ابلیس هم آهنگ بود؟

«قدس» مظلوم است... وقت همدلی‌ها آمده
مسلمین! باید به فکر «انقلاب سنگ» بود

اتحدوا اتحدوا مسلمون

۱۰۱۰۵۹۱۰۲۷۷

عمران عیسوند

در پی احقاق مسلمانی ام
در طلب وحدت رحمانی ام
عاشق یک امت قرآنی ام
تا به ره حضرت حق رهنمون
اتحدوا اتحدوا مسلمون

شیعه و سنی همه یک ملتیم
ما همگی رهرو یک سنتیم
عاشق پیغمبر و یک امتیم
آیهی پنجاه و دو مؤمنون
اتحدوا اتحدوا مسلمون

شرک همین تفرقه اندازی است
بتکده سازی وسط بازی است
شیطنت دشمن و لجبازی است
اولئک یلعنهم لاعنون
اتحدوا اتحدوا مسلمون

سینه اسلام به تنگ آمده
دشمن ما گوش به زنگ آمده
جبهه‌ی تکفیر به جنگ آمده
گشته دل امت حق غرق خون
اتحدوا اتحدوا مسلمون

سر بسپاریم به احیای دین
وحدت ما، چنگ به حبل المتین
دست خدا بر سر ما اینچنین

دشمنان را افلا تبصرون؟

اتحدوا اتحدوا مسلمون

وحدت تقیه نیست برادر، تفکر است

۱۰۱۰۶۰۰۲۸۴

محمد عابدینی

وحدت تقیه نیست برادر، تفکر است
اندیشه ای که در جریانِ تطوّر است

از شدّتِ جهالتِ اربابِ تفرقه
انگشت بر دهانِ جهان از تحیر است

خنجر کشیده اند به حلقومِ اتحاد
این فکر نیست، جلوه ای از یک تحجّر است

گفتند اهلِ بیت: حریمِ خداست دل
این خانه ی خداست که غرقِ تنفّر است؟

با نامِ دین همیشه به دین ضربه می زنند
از دستِ این گروه، دلِ مؤمنین پر است

با پوندِ انگلیس دم از شیعه می زنند
این نیست حرفِ شیعه که نوعی تمسخر است

دشمن دلش نسوخته هرگز به حالِ دین
حالا اگر که سوخته جای تدبّر است

حالا که امر کرده به وحدت ولیّ امر
تنها دلیلِ فتنه گری ها تکبر است

در خانه هست یک کس و یک حرف هم بس است
این بارِ آخر است که کارم تذکّر است

از سر این سطر خون چکید (قصیده‌ی اپیزود)

۱۰۱۰۰۵۹۰۲۸۵

سجاد سعید نژاد

تشریح این قصیده بسی گریه آور است
زخم نفاق و تفرقه از تیشه بدتر است

از فتنه های دل چه بگویم که هرچه هست
بی شک همیشه زیر سر نفس ابتر است

خون گریه های شیعه به پایان نمی رسد
دنیای شیعه خنجر در خون شناور است

عمریست پشت کرده به اندیشه های سست
این مذهب از نتایج نخلی تناور است

نام علی تجلی عشق است در جهان
«از هر زبان که می شنوی نامکرر است»

::

گفتند نقطه.

از سر این سطر خون چکید
گودال قتلگاه پر از جسم بی سر است

ای دشمنان جواب خدا را چه می دهید؟
این جنگ در شریعت ما نابرابر است

دعوت به کینه می کند این قوم جهل را
صدها دهان یاوه که بالای منبر است

از هرطرف که می گذری فتنه می وزد
حق ناگزیر رفته به سوراخ سنگر است

دارد هوای شهر پر از کینه می‌شود
ای مسلمین به هوش! که هشدار آخر است

::

دستی گلوی ظلم و ستم را فشرده است
این دست یادگار علمدار لشکر است

باطل سکوت کرده و حق حرف می‌زند
«تقوی» نشان دهنده‌ی انسان برتر است

فرصت دهید از دلتان در بیاوریم
تاریخ بی‌وفایی ما بس مکدر است

باید دوباره دست خدا را عَلم کنیم
ایران برای مبدأ این کار بهتر است

مقصد: طواف خانه‌ی دل، خانه‌ی خدا
وحدت همیشه در حرم امن داور است

به طوافند همه، شیعه و سنی در حج
ذکرِ الله، دم شیعه و سنی در حج

اوج می گیرد و بر بال و پرش می بالد
با همین یک کلمه شیعه و سنی در حج

گل بریزند ملائک به خوشامدگویی
دم به دم در قدم شیعه و سنی در حج

کعبه آن خانه‌ی مولود ولایت حالا
شده بیت الحرم شیعه و سنی در حج

گنبدی سبزتر از ماه ربیع الاول
شده دفع نقم شیعه و سنی در حج

خطّ باطل به تن تفرقه قد قامتشان -
می کشد با قلم شیعه و سنی در حج

در سجودند به یک قبله‌ی واحد همگی
دیشان هم قسم شیعه و سنی در حج

جوهرش تازه شود مهر اخوت که چنین
کم شود هم و غم شیعه و سنی در حج

دست توحید به دنبال کسی می گردد
تا بگیرد علم شیعه و سنی در حج

از نپی هر که بخواهد به شفاعت برسد
با دلی شاد به فردای قیامت برسد

باید از یکدلی آینه‌ها دم بزنند
هر کسی خواست به مقصود نبوت برسد

باید این لحظه وضو سازد و از خانه رود
هر کسی خواسته باشد به جماعت برسد

اصل دین است و یقین هر که مسلمان باشد
باید از تفرقه اکنون به رفاقت برسد

باید از هر که به جز امت هم پیمانش
در همین لحظه به اعلام برائت برسد

خصم یک عمر بر آن بوده بریزد بر هم
هر کجا آمده اسلام به قدرت برسد

در جهانی که سیاست شده بازی گردان
کاشکی رایحه‌ی عشق به امت برسد

کاش در باغ الهی که پر از احساس است
هر کجایش بروی عطر محبت برسد

ریشه سنی و شیعه به خدا یک ریشه‌ست
کاشکی میوه‌ی تقریب به نوبت برسد

پیر ما گفت که بایست مسلمان یک عمر
اهل وحدت باشد تا به سعادت برسد

به هر چه راه سنگلاخ اگر چه گشته رو به رو
بین که آب می رود به سوی بحر، جو به جو

بدون این که پای او بلرزد از هراس سنگ
به روی خاک می کشد دوباره دست جستجو

چنان که روی فرش خاک، می رود قدم قدم
گره زده ست تارها به تارها و پو به پو

چه ریشه ها که آبیاری از وجود او شدند
چه سبزه ها که در رهش گرفته اند رنگ و بو

نگاه آب، سوی بی کران آبی است باز
که رود رود بر لبش نشسته است های و هو

به منع سنگ و صخره ها نکرده است اعتنا
که اتحاد قطره هاست راز پیشرفت او

کمال وحدت است مقصد تمام ذره ها
کجاست آن که بشنود به جان کلام وحده؟!

اگر به تیغ تیز عقل، پیش از این جدا شدید!
زنید چنگ ریسمان عشق و «لا تَفَرَّقُوا»

برای این که بوی حق به ما رسد، ندا رسید
که در زمین ما... «و لا تنازعوا، فتفشلوا...»

زمان آن رسیده تا که دست های ما به هم
تنیده گردد و کُند بنای ظلم، زیر و رو

اگر که اختلاف ها شده ست بندِ پای ما
به تیغ مهر بگسلید بند را... «و اصلحوا...»

مگر نه اختلاف دین به نهروان رسید؟ هان!
دودستگی به نام ما شد و به کام هر عدو

هر آنچه از سپاه و اسب را فراهم آوردید
به اتحاد، «تُرْهَبُونَ...» دشمن ستیزه خو

که ارث بردن از زمین و پیشوایی زمان
به دست اتحاد ماست! «یا علی مدد» بگو

بی‌گمان آن‌ها که امید سعادت داشتند
در دل خود روز و شب شوق شهادت داشتند

دین ما از عاشقی آکنده بود و مومنان
در مسیر همدلی یک عمر همت داشتند

شیعه و سنی چه فرقی داشت وقتی بندگان
یار بودند و به یکدیگر محبت داشتند

این برادرها و خواهرهای ایمانی چقدر
مثل عاشق‌ها برای مهر فرصت داشتند

از دعاهاشان نسیم عشق می‌آمد چقدر
بیشتر از ما امید استجاب داشتند

در جهان خویش دین را قله می‌دیدند و باز
در مسیر عاشقی بی‌شک شهامت داشتند

در مصاف غیر می‌شتند دست از اختلاف
مومنانی که به قدر عشق حکمت داشتند

در گذار از سختی دورانشان این عاشقان
هم دیانت داشتند و هم سیاست داشتند

تا بیچید نغمه‌ی اسلام هر جای جهان
امت عشاق میل بی‌نهایت داشتند

کاش ما این روزها از جان و دل عاشق شویم
مثل عشق آن مسلمانان که وحدت داشتند

خرمای کوفی خورده ای...

۱۰۱۰۰۵۰۳۱۰

رضا حاج حسینی

وقتی که چندین خشت از دیوار برداری
باید که از روی خودت آوار برداری

دین خودت را می فروشی... شیخ درباری؟!
تا شهرتی از رونق بازار برداری

تو از خودت هم باختی... مثل کلاهی که
هر بار بگذاری سرت، هر بار برداری...

خرمای کوفی خورده ای ... ای کاش می شد که
یک دانه هم از میثم تمار برداری

افکار تلخ تفرقه انگیز تو بوچ است
کی می شود که دست از این افکار برداری
...

دنیا شبیه کوه و تو یک کوه پیمایی
باید فقط فرمان فرماندار برداری

هر جا که می گوید قدم بگذار، بگذاری
هر جا که می گوید قدم بردار، برداری

یا طوق مهر بندگی بر گردنت آویز
یا اینکه بایستی طناب دار برداری

نمی‌شوند به صد فتنه لحظه ای گمراه
شوند امت اگر معتصم به حبل الله

ندای وحدت ما هست وحشت آورتر
برای دشمنان از سلاح و خیل سپاه

مسیر رفتن ما شاهراه یکدلی است
چه چشم‌ها که بر این جاده مانده اند به راه

بین چه می‌کند این «ما» نبودن «من» و «تو»
بین چه می‌کند اسلام با نقاب سیاه!^۱

گرفته اند به کف تیغ فتنه و تکفیر
که می‌برند از اسلام، سر؛ بدون گناه

امان از اینهمه نا اهلای برادرها!
امان از این همه دلسوزهای نا آگاه!

به طبل تفرقه می‌کوبد آنکه با هر باد
به جانبی شده مایل، سبک چو ارزن و کاه
::

میان اینهمه غوغا، در این هیاهو ها
صدا صدای «ستوده»^۲ است می‌رسد ناگاه:

۱. اسلام با نقاب سیاه: اشاره به گروهک‌های تروریستی و داعش

۲. ستوده: نام حضرت محمد (صلوات الله علیه و آله و سلم)

هلا جماعت توحید! وقت همدلی است
که پشت ابرِ زمان تا ابد نماند ماه...

طلوع صبح سعادت چقدر نزدیک است
به عزت و شرف لا اله الا الله

شعر وحدت ۲

۱۰۱۰۲۱۵۰۳۲۲

زهره شعبانی

تا ابد پیوسته و یکدست و محکم با هم اند
حلقه ها پابند زنجیرند و هر دم با هم اند

گاه باید در مسیر عاشقی باور کنی
کاروان تا کاروان هر چند بی هم، با هم اند

گرچه عمری پشت هم، از هم جدا افتاده اند
بعد از این ذی الحجه و ماه محرم با هم اند

شیعه و سنی دگر چون نابردار نیستند
بعد از این در لحظه های شادی و غم با هم اند

این دو مذهب را کتاب و دین و پیغمبر یکی است
این دو مذهب تا ابد همراه و همدم با هم اند

پیش روی دوستان دست رفاقت می دهند
روبروی دشمنان یک عمر محرم با هم اند

پرچم الله اکبر بر فراز بام هاست
زیر این پرچم مسلمانان عالم با هم اند

و شیطان عادتش این است طاعت را نمی‌خواهد
لجوج است او و حتی ترک عادت را نمی‌خواهد

خودش خودخواه و مغرور است، پس در قلب آدم‌ها
تواضع، یعنی آن بنیان وحدت را نمی‌خواهد

خودش هم خوب می‌داند چه نیرویی که در جمع است
که یک رکعت نماز با جماعت را نمی‌خواهد

شیاطین بر نمی‌تابند با هم بودن ما را
خدا هم راهیان بی‌رفاقت را نمی‌خواهد

صدای «تفرقه انداز و بر مردم حکومت کن»
از آن حلقی است که دین با سیاست را نمی‌خواهد

حبیب الله آمد تا بگوید: حضرت محبوب
دعا بی‌همدلی، دین بی‌محبت را نمی‌خواهد

محمد رحمة للعالمین بود آی تکفیری
چرا پس قلب تو سنگ است، رحمت را نمی‌خواهد؟

کمی با چشم اغماض از خلائق بگذریم آخر
خدا قاضی است از ما هم قضاوت را نمی‌خواهد

هزار سال خیال

۱۰۱۰۱۳۴۰۳۲۹

علیرضا بختیاری فر

هزار سال سراسر در آرزو و خیال
هزار سال گذشته، کجاست آن آمال؟

هزار سال امید وصال با من بود
هزار سال گذشت و ندیده ایم وصال

من و تو عمر پس از عمر در کنار همیم
که قلبمان ز ولای خداست مالا مال

من و تو شور و شعور و توان یک روحیم
«برادریم» ولی با وجود این احوال

شبی گذشت به ما سخت، سرد، حزن آلود
شبی که از غم آن قرص ماه گشت هلال

کسی «رئوف» به ما، رفت از میانه‌ی ما
کسی «حریص علینا»... آه از آن سال

صدای خنده‌ی شیطان به گوش می‌آمد ...
و باز حيله‌ی روباه و زوزه‌های شغال ...

و آه... دست من و تو ز هم جدا شده بود...
شراره‌های محبت گرفت راه زوال

من و تو «قدر» شناسیم پس چرا این بار
«هزار ماه» جدایی، غرور، طعنه، جدال؟

هزار ماه گذشت و هزار سال گذشت

هزار عمر هدر رفت بر همین منوال

برای دلخوری از هم هزار سال بس است

بس است شعله و هیزم، بس است این جنجال

بیا که راه بیویم باز دست به دست

بیا که پر بگشاییم باز بال به بال

بیا دوباره به اعقاب خویش برگردیم

بیا که اوج بگیریم رو به سوی کمال

مرکز دایره‌ایم...

۱۰۱۰۲۰۵۰۳۲۴

محمد غفاری

نرسد شب تار و سیاهی شک
به سپیدی محض و به نور یقین
نکند اثری تب خیره سری
به نجابت و پاکی پرده نشین

نکند که به دست خود از هیجان
همه غرق تلاطم و غم بشویم
به خلاف تمامی حادثه‌ها
بگذر ز هر آن که چنان و چنین...

چه مراوده‌ها که گسسته شود
و چه آینه‌ها که شکسته شود
که کسی که دچار به تفرقه‌هاست
نرسد قدمی به تعالی دین

من و تو شده ما ز تمام جهان
همه گرم طواف و به وقت اذان
شده یک صف یکدله قبله‌ی مان
که به حلقه‌ی ما شده کعبه نگین

من و تو اگر امت واحده‌ایم
ز چه منفعل و به مشاهده‌ایم
که از اول، مرد مجاهده‌ایم
منشین! شده دشمنمان به کمین

همه نقطه‌ی مرکز دایره‌ایم
و صدای رسای دو حنجره‌ایم

و کتاب قطور ز خاطره‌ایم
«که بیا و بخوان، که بیا و ببین»^۱

۱. وامی از محمد حسین صفاریان

من و تو مثل شاپرک هستیم
هی به دنبال نور می گردیم
پی سرچشمه های نورانی
در افق های دور می گردیم

غرق دریای بندگی هرروز
جست و جو می کنیم ساحل را
جزر و مد می کنیم هفده بار
می سپاریم دست او دل را

جذبه‌ی دوست می کشد ما را
نه که ما، بلکه کل دنیا را
به هوای طواف پی در پی
سوی صحرای خشک الدهنا

همگی معتصم به حبل الله
ریسمان را به چنگ می گیریم
خدعه های پلید شیطان را
زیر طوفان سنگ می گیریم

شاخه ها در مسیر باد اَمّا
ریشه ها زیر خاک پابرجاست
شاخه ها فرعیات ما هستند
پایه‌ی ما درخت وحدت ماست

وحدت اسلامی و تفرقه دشمنان

۱۰۱۰۶۰۶۰۳۳۴

سلیم غلامی بروجنی

خورشیدوار از مشرق توحید تاییدیم
در ذره های این جهان نقش خدا دیدیم

بر آیه های حق تعالی چشم وا کردیم
هر گوشه ای غیر از صدای عشق نشنیدیم

مقصد که توحید است، نقض وحدت ما چیست؟
بار سفر را بی گمان برعکس برچیدیم

در زیر یک پرچم مسلمان گشته ایم اما
امروز رو در روی هم در فکر تهدیدیم

یعنی به ننگ دشمنان شرع تن دادیم
وقتی لباس تفرقه بر خویش پوشیدیم

وقتی نزاعی بینمان باشد یقین دارم
با دست های خویش جام زهر نوشیدیم

وحدت محقق چون نشد ما سال های سال
از سایه های خویش هم هر روز ترسیدیم

یک عمر دانستیم جمع قطره ها دریاست
اما به تنهایی به جای خویش خوابیدیم

ما قطره ها را بی بهانه بی بها کردیم
کلی نگر بودیم و دریا را فقط دیدیم

شمیم معطر

۱۰۱۰۶۱۴۰۳۳۷

مهدی مهدی زاده

کمی عشق و باور بیاور برادر

لج کفر را در بیاور برادر

به خار و خسان رسم ما را بفهمان

گل از آستین در بیاور برادر

شراب از خم عطر آگین قرآن

پیایی، مکرر بیاور برادر

بخوان نام زیبای فخر زمین را

شمیمی معطر بیاور برادر

به رسم اخوت به رسم محمد

برابم برادر بیاور برادر

به امید روزی که بدخواه امت

بماند مکدر بیاور برادر

خطوط رنگارنگ

۱۰۱۰۶۱۷۰۳۳۸

محمدحسین ابوترابی

خطوطِ رنگارنگ آمدند با لبخند
به دور نقطه‌ی تو، تا به هم زنی پیوند

به روی صفحه‌ی تاریک قرنهای زمین
ستاره ای همه با هم پدید آوردند

ستاره کم کم تبدیل شد به خورشیدی
نگاه کرد خداوند از تو شد خرسند

چنانکه خورشید اُمتت پس از چندی
بزرگتر شد و سایه به آسمان افکند!

رسید شیطان تا منحرف شوند خطوط
و نقطه‌ی تو بماند غریب با ترفند

ولی نشد، که تو سبزی، معطری، نوری
چطور می‌شود از نقطه‌ی شما دل کند؟

شراب «اشهد ان لا اله الا اله»
رها نمود به دست تو برده را از بند

به دور «اشهدُ انْ مُحَمَّدًا»، سرمست
خطوط با هر رنگی هنوز می‌چرخند

بدون نام؟؟؟

۱۰۱۰۶۱۴۰۳۴۳

مهدی مهدی زاده

از غم گذر کن برادر، شب را سحر کن برادر
یاری اگر خواستی هم، ما را خبر کن برادر

برخیز و از راه وحدت، تا مقصد بی‌نهایت
از مبدأ همدلی‌ها، با ما سفر کن برادر

پیمان همبستگی را، سرلوحه‌ی زندگی کن
منظومه‌ی مهربانی را معتبر کن برادر

فرقی ندارد کجایی، فرقی ندارد کجایم
از او که بدخواه ماهاست، از او حذر کن برادر

وحدت نشان یقین است، معنای حبل‌المتین است
آیین احمد همین است، با دوست سر کن برادر

ای از شب تاریک به امید سپیده
بر صفحه شب چهره خورشید کشیده

ای راز زمان در دل تو! حضرت اسلام!
ای فلسفه خلق زمین در تو تنیده

ای جمع پریشان شده امروز یکی باش
ای کثرت مجموع به وحدت نرسیده!

صد شاخه بی اصل و نسب شکل گرفته
از قلب درختی که به هر شیوه تنیده

رود از وسط باغ گذشته است و عجب نیست
امید نباشد به درختی که تکیده

انگار ندیدیم همین شیعه و سنی
هر قدر بلا دیده از این تفرقه دیده

صد بار میان تو و من شایعه پیچید
یک بار نگفتیم که گفته؟ که شنیده؟!

ما دست به دست همه دادیم، جدا از
آن قوم که از حبل متین دست کشیده

امید به آن روز که خصم از «تو» و «من» دور...
از وحشت «ما» رفته به یک گوشه خزیده

امید به آن روز به آن ثانیه آن دم
آن لحظه که از تفرقه امید بریده

::

ای ناجی عالم! برسان ساغر ما را...
تا مستی ما از سر دنیا نپریده!

دُر های وحدت

۱۰۱۰۵۳۷۰۱۲۷

سیدابراهیم سجادی زاده

ما فخر جهانیم که قرآن، داریم
بر تک تک آیه هاش ایمان داریم
گنجینه‌ی وحدت است قرآن آری
با چنگ بر آن، گنج فراوان داریم
::

دو ثقل گرانها برای من و توس
منشور هدایت خدای من و توس
من شیعه، تو سنی این دو دُر تابان
تا کوثر نور رهنمای من و توس
::

از باده‌ی وحدت، همگی سرمستیم
دل بر خم مصطفی و صادق بستیم
امروز به یمن این دو میلاد عزیز
در راه خدا همه ولایی هستیم
::

انگیزه‌ی انقلاب ما قرآنی است
اهداف بلند راه ما انسانی است
در رمز بقای آن چنین گفت امام
آن راز بزرگ، وحدت ایمانی‌ست
::

اسلام و حکومت الهی اصل است
این راه نجات نسل اندر نسل است
امید که پرتو اش بگیرد همه را
وحدت، که چراغ روشن این فصل است

این صبر علی حجت بر وحدت نیست؟

۱۰۱۰۵۶۰۰۲۰۱

محمد کاظمی نیا

حیدر مگر «اشجع» همه امت نیست؟

یا اینکه مگر آینه‌ی غیرت نیست؟

هی خون جگر خورد و لب از لب نگشود

این صبر علی حجت بر وحدت نیست؟

عوامل وحدت اسلامی

۱۰۱۰۹۰۰۲۳۳

حسن گلبو

پیغمبر و قرآن و خدای عادل
سازند صف وحدت ما را کامل
در سایه‌ی وحدت جهان اسلام
تضمین شده پیروزی حق بر باطل

يدالله مع الجماعة

۱۰۱۰۰۹۰۰۲۷۸

حسن گلبو

چرا هستيم چون گيسو پريشان

چرا باشيم ما از هم گريزان

بيا با هم يد واحد بگريد

که باشد با جماعت دست يزدان

و اعتصموا بحبل الله جميعا و لا تفرقوا

۱۰۱۰۹۰۰۲۴۲

حسن گلبو

خواهیم که یک حنجره فریاد شویم

فریاد علیه ظلم و بیداد شویم

باید که به ریسمان او چنگ زنیم

تا از قفس تفرقه آزاد شویم

بدون نام؟؟؟

۱۰۱۰۰۴۳۰۲۳۷

حسن بهرامی

ابریم که روی گنبد افلاکیم
چون جاری چشمه های روشن، پاکیم
جان و دلمان سخت گره خورده به هم
مانند دو گل، شکفته در یک خاکیم

مانند علی منادی وحدت باش

۱۰۱۰۱۳۵۰۲۴۸

یوسف رحیمی

امام علی (ع) می‌فرمایند:

لَيْسَ رَجُلٌ فَأَعْلَمُ أَحْرَصَ [النَّاسِ] عَلَى جَمَاعَةِ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ (ص) وَافْتَتَهَا مِنْهُ ابْتِغَى بِذَلِكَ حُسْنَ الثَّوَابِ وَكَرَمَ الْمَأَبِ.

آگاه باش، احدی به وحدت و الفت امت محمد (ص) از من حریص‌تر نیست، من در این کار پاداش نیکو و عاقبت شایسته‌ای را خواهانم.

نهج البلاغه، خطبه ۷۸

در حق طلبی همیشه با عزت باش

همواره برای دین خود زینت باش

مانند امام صبر! مانند علی!

ای دوست بیا منادی وحدت باش

::

خورشید سعادت و یقین است علی

خیبر شکن و ناجی دین است علی

هرگز نشود نور حقیقت خاموش

محبوب «تمام مسلمین» است علی

::

در دین خدا راه ندارد تزویر

اسلام ببین چگونه شد عالمگیر

ای تشنه‌ی راه حق! کجا می‌گردی؟

سرچشمه‌ی وحدت است همواره غدیر

::

هر کس که تولا و تبرا دارد

در واقعه‌ها نگاه بینا دارد

وقتی که نتیجه‌اش شود «شیعه‌کشی»

«لعن علنی» دگر چه معنا دارد؟

::

دیدید چگونه دشمن تکفیری

از کشتن مسلمین ندارد سیری

در وقت مبارزه دگر بی‌معناست

در خطّ خودی منازعه، درگیری!

::

در مصر بین دوباره ناکامی را

سرکوب‌گری و بی‌سرانجامی را

با حربۀ اختلاف دشمن می‌خواست

خاموشی بیداری اسلامی را

::

خواهی دلت از غم نشود مالا مال؟

خواهی نشود حقیقت آیا پامال؟

در وقت بیان حق، سخن باید گفت

با لهجۀ عقلانیت و استدلال!